

جنبش صهیونیستی و پُرسمان یهود



توفان آراز

موضوعات

۱

جنبش صهیونیستی، یک جنبش استعماری مهاجرین

۲

انفراد جنبش صهیونیستی بین یهودیان جهان

۳

پُرسمان یهود در عصر سرمایه داری

۴

اساس سیاسی، راهبردی جنبش صهیونیستی

۵

مّلی گرایی در حزب کارگری یهودی - بوند

۶

صهیونیسم سوسیالیستی - صهیونیسم کارگری

۱

جنبش صهیونیستی، یک جنبش استعماری مهاجرین

هستهٔ منازعهٔ فلسطین اینست، که جنبش صهیونیستی^۱ از آغاز جنبش استعماری بوده است. جنبش استعماری صهیونیستی، اما، دارای وجوه ویژه ای است، که به آن ظاهر دموکراتیک بخشیده است. برای

صهیونیست های استعمارگر مستعمره سازی فلسطین از طریق طرد خلق فلسطین از اراضی شان شرط استقرار یک دولت خالصاً یهودی در فلسطین بوده، و آنان حتی از استفاده از نیروی کار فلسطینی امتناع ورزیده اند. به علاوه، مستعمره سازی فلسطین از طریق سازمان های کار تعاونی کنترل شده نیز به عمل آمده، و این وانمود ساختن طرح صهیونیستی به صورت طرحی دموکراتیک و تقریباً سوسیالیستی را برای صهیونیست ها ممکن کرده است.

بالاخره، هدف اعلان شده مستعمره سازی صهیونیستی، یعنی مبارزه بر ضد یهودستیزی (antisemitism)، به جنبش صهیونیستی مشروعیت داده، که منفک از اعمال واقعی جنبش و به طور کلی اهداف و مقاصد توسعه طلبانه و تجاوزکارانه صهیونیسم (zionism) بوده است.

هدف استعمارطلبی صهیونیستی، برخلاف استعمارطلبی "کلاسیک"، نه استثمار اقتصادی خلق فلسطین و منابع منطقه، بلکه بنای یک دولت جداگانه یهودی بوده است. کنترل منطقه مستعمره شده می باید در خدمت تعویض بزرگ مردم باشد، بدین معنا که یهودیان "از هر جای دنیا" با خلق فلسطین تعویض گردند. این واقعیت که امروز بیش از ۱ میلیون فلسطینی پناهنده در ممالک همجوار فلسطین اشغالی وجود دارند، بنابراین، معلول وضعیت جنگی بین اسرائیل (نماینده رژیم صهیونیستی) و ممالک عربی نبوده، برعکس، موج فراریان فلسطینی پیش شرط برقراری اسرائیل به صورت یک دولت یهودی در ۵ مه ۱۹۴۸ بوده است، که توأم با طرد ۷۵۰۰۰ فلسطینی، یعنی نصف جمعیت، و تخریب ۵۳۱ روستای فلسطینی، از جمله دیر یاسین که از ۴۰۰ نفر اهالی آن ۲۵۰ نفر، اکثراً زن و بچه و سالخورده کشتار شده اند (واقعه ای که اعراب "الْأَنْقَبَه" (فاجعه) نامیده اند) و تحکیم آن دولت صورت گرفته است.



برقراری دولت اسرائیل: فلسطینیان فراری - مهاجرین یهودی در جشن و سرور

طرد فلسطینیان از اراضی شان را باید یک راهبرد ضروری برای تضمین بقای جنبش استعماری مهاجرین استنباط کرد. وجوه ویژه کار تعاونی کنترل شده در اقتصاد رژیم صهیونیستی معلول این نبوده، که طبقه کارگر به مثابه طبقه در راه کسب نفوذ در تکامل جامعه و به ویژه اقتصاد مبارزه کرده باشد. این وجوه ویژه، برعکس، باید با روابط خاصی توضیح داده شود، که جنبش صهیونیستی در جریان مستعمره سازی با آن ها روبه رو بوده است. درجه متداول جنبش تعاونی و "ملی سازی" مثلاً زمین شرط لازم این بوده، که مهاجرین یهودی در برابر نیروی کار فلسطینی از دور رقابت خارج نشوند، و هم چنین جنبش دچار تفرقه نگردد.

در حقیقت چیز اسرارآمیز یا غیرطبیعی ای در تأکید این نکته وجود ندارد، که جنبش صهیونیستی یک جنبش استعماری است. این نکته پیشاپیش به وسیله مؤسس جنبش صهیونیسم جهانی تئودور هرتسل (Theodor Herzl) (۱۸۶۰ - ۱۹۰۴) در کتاب او با عنوان *Der Judenstaat* (دولت یهودی) (۱۹۱۸) مورد تأکید قرار گرفته است، آن جا که او از ضرورت استقرار مستعمره نشین ها در جهان موسوم به سوم برای بنای یک دولت یهودی سخن می گوید. وانگهی در "برنامه باسل" (The Basel Programme) - نخستین برنامه جنبش صهیونیستی، مصوب ۳۰ اوت ۱۸۹۷ در اولین کنگره صهیونیستی در باسل به ابتکار هرتسل - نیز تأکید شده است، که "صهیونیسم در سعی برقراری یک میهن امن عمومی و قانونی در

فلسطین برای مردم یهودی است." ("Zionism strives for the establishment of a publicly and legally secured home in Palestine for the Jewish People.") و به عنوان مهم ترین وسیله مستعمره سازی فلسطین تأکید گردیده: " تشویق مقتضی مستعمره سازی با کشاورزان، کارگران و تجار یهودی." ("The appropriate promotion of colonization with Jewish agriculturists, artisans and trademen.")^۲

نیروی هادی استعمارطلبی "کلاسیک" پیش از همه منافع بورژوازی های ملی در جهت انباشت سرمایه بوده است. از طریق کنترل مناطق در جهان موسوم به سوم دول بزرگ اروپایی به مواد خام کافی و ارزان، به نیروی کار ارزان و سازمان نیافته ای که برای استخراج مواد خام به کار گرفته شود، و به اروپا جهت تولید کالا و عرضه در بازارهای آن قاره دست یافته اند. این نوع استعمارطلبی به محاذات پیدایش بورژوازی در اروپا، ابتداء بورژوازی تجارتی و بعد بورژوازی صنعتی، تکامل یافته است. به عنوان مثال مستعمرات انگلیس در مصر و هندوستان به گونه مناطقی عمل می کرده اند، که در آن ها کشت پنبه ارزان و کافی، که در کارخانجات نساجی بزرگ انگلستان بافته شود، امکان پذیر بوده است. کنترل قدرت های استعماری بر مناطق ماورای بحار به کلام دیگر در جهت کسب سود به زور از مردم به عمل می آمده؛ مردمی که روابط تولید کهنه شان منظمأ به وسیله استعمارطلبی خرد و ازهم پاشیده می شده است.

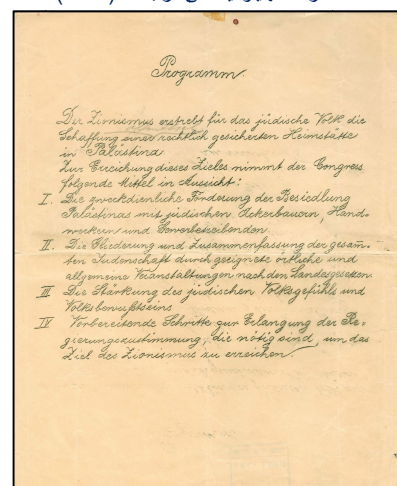
پشتیبانی امپریالیسم حائز اهمیت حیاتی برای جنبش صهیونیستی بوده - و کافی السابق هست -، و هر تسلسل به وضوح واقف بوده است، که یک دولت یهودی در خاورمیانه قادر به عمل به صورت سدی در مقابل اقوام عقب مانده شرقی و به صورت یک سرپل برای غرب در منطقه می باشد.

برخلاف استعمارطلبی "کلاسیک"، استعمارطلبی مهاجرین صهیونیست بر فلسطین مبتنی بر استثمار اقتصادی مستقیم خلق فلسطین نبوده است. هدف صهیونیسم سیاسی برقراری یک دولت خالصاً یهودی در فلسطین بوده است. راهبرد برقراری چنین دولتی مهاجرت انبوه یهودیان به فلسطین (نخستین موج

مهاجرت طی سال های ۱۹۰۳-۱۸۸۲ اسماً از اروپای شرقی و دومین موج مهاجرت طی سال های ۱۹۰۴-۱۹۰۳ به عمل آمده)، برقراری مستعمره نشین های یهودی و یک شعبه تولید یهودی بوده است. بنا بر ادعای صهیونیست ها طبیعت خالصاً یهودی مستعمره سازی، و بعد برقراری دولت، می باید ممکن سازنده محو یهودستیزی باشد. از نقطه نظر صهیونیست ها یهودستیزی در صورتی می تواند به صورت یک پدیده جهانی و تاریخی محو گردد، که یهودیان دنیا در یک دولت واحد جداگانه، یهودی گرد آیند. پیش شرط تحقق چنین امری طرد مردم اصلی، فلسطینیان، مبتنی باشد، بلکه ضرورتاً بر طرد آنان از منطقه. از این لحاظ صهیونیسم هم چنین از دیگر جوامع استعماری مهاجرین متمایز می گردد، که چه نژادپرست باشند و چه سیاست جداسازی (segregation) را دنبال کنند، مبتنی بر استثمار اقتصادی مستقیم مردم اصلی هستند. این به عنوان مثال در مورد همه مستعمره نشینان در قاره آفریقا صدق می کرده است.



کنگره صهیونیستی در باسل (۱۸۹۷)



برنامه باسل

این که صهیونیسم مبتنی بر استثمار اقتصادی مردم نیست، به معنای کم تر استعماری بودن جنبش صهیونیستی نمی باشد، و آن حتی به معنای تخفیف عواقب وحشت ناک و ضدانسانی استعمار برای مردم اصلی نیست. مورخ ماکسیم رودینسون (Maxime Rodinson) (۲۰۰۴-۱۹۱۵)، که به همراه اعضای ماتسپن (Matzpen)^۳ در زمره کسانی بوده، که پس از جنگ ۱۹۴۷ اسرائیل و اعراب بحث درباره طبیعت استعماری اسرائیل را به پیش کشیده بوده اند، به درستی اشاره کرده است، که استثمار اقتصادی مستقیم مردم اصلی پیش شرطی برای استنباط مستعمره بودن یک جامعه نمی باشد. او در این باره در کتابش تحت عنوان *Israel, A Colonial - Settle Staat?* (اسرائیل، یک دولت استعماری مهاجرین؟) (۱۹۷۳) می نویسد: "اما حتی اگر استثمار مستقیم مردم بومی اغلب در دنیای مستعمره شده به چشم می خورد، آن همیشه یک مشخصه نیست. مستعمره سازان انگلیسی ندرتاً در آن چه که بعد به ایالات متحده آمریکا تبدیل شد، از نیروی کار سرخپوستان استفاده می کرده اند. انگلیسیان در هندوستان مالکان اراضی نبوده اند، که دهقانان را استثمار کنند، آن چه که حتی درمورد استرالیا و نیوزیلند صادق بوده است. وانگهی مواردی یافت می شده اند، که در آن جاها - بسیار سودمند - یا مردم بومی وجود نداشته اند، یا چون در تاسمانیا نابود شده اند. با وجود این، کسی بدین دلیل از خود نمی پرسد، که آیا توسعه طلبی بریتانیا در این مناطق دارای طبیعت استعماری بوده است یا نه؟"

نظر به این، هم سطحی و هم غیرعلمی است که صهیونیست های سوسیالیست ادعا می کنند، که جنبش صهیونیستی سرزمین مردم اصلی (فلسطین) را مستعمره و آنان را سرکوب نکرده، زیرا جنبش صهیونیستی مبتنی بر استثمار اقتصادی فلسطینیان نبوده است. واقعیت اینست، که اگر استعمارطلبی "کلاسیک" سرکوبی را بر استثمار اقتصادی مستقیم بنا می کرده، صهیونیسم سرکوبی را بر محروم ساختن مردم فلسطین از زمین و کار - و با برقراری دولت اسرائیل بر طرد انبوه مردم فلسطین - بنا کرده است. این طرد نه تولید جنگ بین اسرائیل و اعراب، بلکه پیش شرط استقرار اسرائیل به صورت یک دولت یهودی بوده است. رودینسون در این خصوص می نویسد: "بی تفاوت به این که چه عللی برای فرار اعراب از قلمرو اسرائیل اقامه شده باشد، فراری که شمار اعراب را از دو سوم به یک دهم جمعیت کاهش داده، علت اصلی بدون شک از عزم و اراده مستعمره نشینان با نیت طبقه حاکم در یک دولت ملی یهودی بودن طی یک دوره بیش از ۶۰ ساله نفوذ آهسته در فلسطین تشکیل یافته بوده است. من کاملاً موافقم، که این تا درجه نازلی مبین هدف حاکمیت بر یک گروه عربی اصیل بوده باشد، ولی آن بیش تر هدف حاکمیت بر یک خطه را دنبال می کرده است. از آن جا که هیچ کس نمی تواند ادعا کند، که خطه داوطلبانه از طرف اعراب به آن ها تحویل داده شده باشد، پس روشن است، که مسئله تحمیل اراده بر دیگران بوده است."^۴

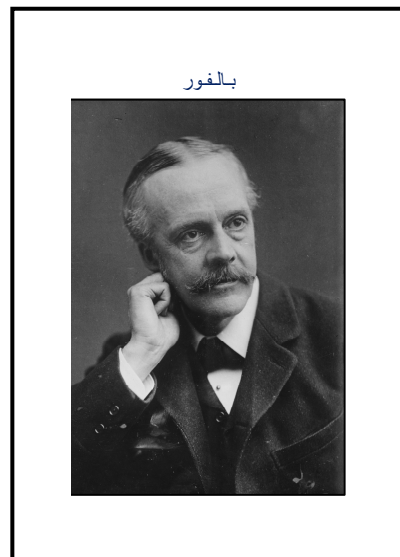
به رغم این که صهیونیست های سوسیالیست در خارج در سعی مشروعیت دادن به اسرائیل به صورت یک دولت یهودی از جمله با این ادعا هستند، که دولت یهودی یک دولت استعماری نیست، زیرا آن بر استثمار اقتصادی مردم اصلی مبتنی نمی باشد، شکی در طبیعت استعماری آن دولت وجود ندارد. جوزف ویتس (Joseph Weitz) (۱۹۷۲-۱۸۹۰)، مدیر شعبه مستعمره سازی بنگاه یهودی (Jewish Agency) پیش از ۱۹۴۹، در ۱۹۴۰ درباره ضرورت طرد فلسطینیان در دفتر خاطرات روزانه اش نوشته است: "بین ما باید به خودی خود واضح باشد، که برای هر دو خلق در این کشور جا نیست. (...) ما نمی توانیم با اعراب یک خلق مستقل در این کشور تشکیل دهیم. یگانه راه حل فلسطین، لااقل فلسطین غربی (غرب رود اردن) بدون اعراب می باشد. و هیچ راه دیگری غیر از انتقال دادن اعراب به ممالک همجوار، انتقال جمعی آن ها وجود ندارد. (...) حتی یک روستا، حتی یک قبیله نیز نباید باقی به ماند."^۵

نویسنده موشه منوهین (Moshe Menuhin) (۱۹۸۲-۱۸۹۳)، که خود در آغاز قرن بیستم در فلسطین می زیسته، می نویسد: "در قلوب جوان ما نبشته شد، که کشور [منظور فلسطین] باید مال ما باشد - پاک سازی شده از غیریهودیان."^۶

لرد بوتبی (Lord Bootby) گفته است، که طرح "اعلانیة بالفور" (Balfour Declaration)، منسوب به آرتور بالفور (Arthur Balfour) (۱۹۳۰-۱۸۴۸)، نخست وزیر و وزیر امور خارجه اسبق بریتانیا، که در ۲ نوامبر

۱۹۱۷ صادر شد، و حاکی از نظر موافق دولت بریتانیا با برقراری میهن ملی یهودیان در فلسطین بود، و یکی از علل اصلی منازعه اسرائیل - فلسطین ملاحظه شده است، در اصل نوشته خائیم ویزمان (Chaim Weizmann) (۱۸۵۲-۱۸۷۴)، اولین رئیس جمهوری اسرائیل، شامل این پیشنهاد بوده، که فلسطینیان می- باید جابه جا شوند. و این مورد تأیید بیوه ویزمان در کتاب شخصیت دانشگاهی ابراهیم ابو لوگد (۲۰۰۱-۱۹۲۹) با عنوان *The Transformation of Palestine* (تغییر شکل فلسطین) (۱۹۷۱) قرار گرفته است.

جزیی مهم از مشروعیت دهی به مستعمره سازی پرداختن افسانه فلسطین به صورت " کشوری بدون خلق به خلقی بدون کشور"، مرتبط با افسانه عرب بودن فلسطینیان، خلقی که در خارج از منطقه می زیسته اند، و ابتداء پس از آن که صهیونیست ها " بیابان خشک را شکوفا کردند، به آن جا وارد گشته- اند"، بوده است. یا با واژه های سیمون پرز (Simon Peres) (۲۰۱۶-۱۹۲۳)، نخست وزیر و رئیس جمهوری اسبق اسرائیل، و لوی اسخول (Levi Eskhol) (۱۹۶۹-۱۸۹۵)، سیاستمدار: " کشور اساساً یک بیابان خشک با مستعمرات کار پراننده بود؛ و زمین کشت و زرع شده اسرائیل از گزند باتلاق ها و خارستان ها نجات یافت.^[۷] ابتداء پس از آن که صهیونیست ها بیابان خشک را شکوفا کردند، فلسطینیان مایل به گرفتن زمین از دست ما شدند.^۸



بalfور

این افسانه ها پیش از همه در پنهان ساختن قضیه بازداشتن فلسطینیان از ادامه کار و زندگی در اراضی شان و طرد آنان از نظر خارج و ممانعت از هر گونه انتقاد تضعیف کننده از پشتیبانی از جنبش صهیونیستی در جوامع یهودی در خارج و آراء جهانیان مؤثر بوده است.

طبیعتاً مشکل است تأیید این که اصلاً فلسطینیان در فلسطین ساکن نبوه باشند. بر طبق نخستین سرشماری به عمل آمده به وسیله ترک ها در ۱۹۱۴، ۶۸۹/۲۵۷ نفر (منهای اعراب بدوی) در فلسطین مقیم بوده اند. ابو لوگد بر اساس داده های ترک ها تخمین می زند، که در ۱۸۵۰ میلیون ونیم نفر در فلسطین (با قریب ۲۶۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت) می زیسته اند.

مسئله فلسطینیان به عنوان یک خلق سرکوب و طرد شده کل مسئله صهیونیسم به عنوان یک جنبش استعماری و مسئله مشروعیت برقراری اسرائیل به صورت یک دولت یهودی در فلسطین را مطرح می سازد.

۲

انفراد جنبش صهیونیستی بین یهودیان جهان

یهودیان انگلیس و در رأس شان ادوین مونتآگو (Edwin Montagu) (۱۹۲۴-۱۸۷۹)، وزیر خارجه دولت هندوستان در دوره استعمار انگلیس بر آن، به وضوح ضدصهیونیست بوده اند. بیم آنان از این بوده است، که موجودیت یک دولت یهودی بدین معنا خواهد بود، که یهودیان در بیرون از چنان دولتی بیگانگان ملاحظه شوند، و بنابراین حقوق ملی و سیاسی ای را که انقلابات بورژوازی کوتاه زمانی پیش برای یهودیان تأمین کرده اند، از دست به دهند. مونتآگو در نطقی در کابینه انگلستان در اوت ۱۹۱۷ انتقاد

شدیدی از صهیونیسم از زاویه نظری یهودی به عمل آورده است. او مدلل ساخته، که حتی یهودیان روسی نیازی به نجات بخشی که صهیونیسم مدعی آن بوده، نداشته اند: "من همیشه درک کرده ام، که انگیزه این باور [به صهیونیسم] پیش از هر چیز تضییقات و فقدان آزادی یهودیان در روسیه بوده است. اما در لحظه ای که این یهودیان به صورت یهودیان روسی به رسمیت شناخته شده اند، و به آنان آزادی اعطاء شده است، به نظر غیرقابل درک می رسد، که صهیونیسم رسماً از طرف دولت بریتانیا قبول شود."^۹

این حمله به نفس استحقاق وجودی صهیونیسم، از سوی ویزمان رد شده است: "آلام یهودیان روسی هرگز علت [باور به] صهیونیسم نبوده است. اساس صهیونیسم تلاش ملی ابدی قوم یهود برای یافتن کشورشان - یک مرکز ملی، یک میهن ملی با زندگی یهودی ملی بوده و هست، و این بیش تر از هر زمان دیگری صادق می باشد. یک قوم یهود نیرومند و آزاد در روسیه بیش از هر وقت باید به تلاش سازمان دهی صهیونیستی ارج به گذارد."^{۱۰}

اما باید گفت، که اگر یهودیان در تلاش ابدی برای یافتن یک دولت به مفهوم عمومی ملی بورژوازی بوده باشند، پس می باید انتظار داشت، که یهودیان در سرتاسر جهان به برنامه های صهیونیسم راغب بوده باشند. در صورتی که شمار یهودیان پشتیبان صهیونیسم به نسبت یهودیان جهان بسیار کم بوده است. واقعیت این بوده، که جنبش صهیونیستی با مخالفت شدید در جوامع یهودی روبه رو گشته است.

ویزمان بعد ضمن مأموریتی برای گردآوری مهاجرین یهودی در ۱۹۲۷ در رومانی اقرار نموده است، که جنبش صهیونیستی در تضاد با جوامع یهودی بوده است. او گفته است: "ما یهودیان اعلانیة بالفور را به طور کاملاً غیرمنتظره به دست آوردیم - به عبارت دیگر ما کسانی هستیم، که بیش ترین بهره را از آن برده ایم. ما هرگز خواب اعلانیة بالفور را ندیده بودیم. در حقیقت آن سریعاً آمد و تقریباً یک خیال بود. من از این ترس داشتم، که دولت بریتانیا با من تماس به گیرد و به پرسد: "به ما بگو که این سازمان صهیونیستی دیگر چه صیغه ای است؟ شما صهیونیست ها کجایی؟ زیرا افکار این جماعت [یهودیان] با افکار شما متفاوت است. (...)"^{۱۱}

حتی به رسمیت شناخته شدن صهیونیسم از سوی دولت بریتانیا نیز بر طبق ارزیابی فایده آن برای یهودیان جهان به عمل نیآمده، و از آن جا که واکنش عمومیت انگلیس و اسماً یهودیان درقبال صهیونیسم منفی بوده، پس بحث صرفاً برای صهیونیست ها حائز اهمیت بوده است. مونتآگو به توضیح عواقب سیاسی ابهامات مفاد "اعلانیة بالفور" پرداخته است: کشور ملی قوم یهود. او گفت: "من نمی دانم این شامل چیست، ولی تصور می کنم بدین معنا باشد، که مسلمانان و مسیحیان باید در مقابل یهودیان عقب به نشینند، و یهودیان از هر حیث برتری داشته باشند، و ارتباط شان با فلسطین به همان صورتی باشد که از آن انگلیسیان با انگلستان یا فرانسویان با فرانسه است. آن هم چنین می تواند بدین معنا باشد، که ترک ها و سایر مسلمانان در فلسطین "بیگانگان" در نظر گرفته شوند، دقیقاً همان گونه که یهودیان از این به بعد به صورت بیگانگان در هر کشوری به استثناء فلسطین در نظر گرفته شوند. شاید حتی حق شهروندی بسته به امتحان مذهبی باشد."^{۱۲}

مونتآگو این جا اشاره داشته است به این، که یک دولت مبتنی بر صهیونیسم ضرورتاً نمی توانسته جز دولتی غیردموکراتیک باشد، و که صهیونیسم وانگهی می توانسته به نقض آن حقوق سیاسی ای به-پردازد، که یهودیان در خارج از فلسطین از آن ها برخوردار شده اند. مونتآگو این جا به مسئله ای اشاره کرده، که حائز اهمیت بسیار برای یهودیان مستحیل شده در انگلیس بوده است، یعنی امکان یهودیان برای باقی ماندن در کشوری که آن جا می زیسته اند، و حفظ حقوق سیاسی شان: "اگر من درست به خاطر داشته باشم شمار یهودیان ۳ برابر بیش تر از حد گنجایش فلسطین است، حتی اگر مردم کنونی آن طرد شوند. بنابراین فقط ۱/۳ وارد فلسطین خواهند شد، و بقیه چه خواهند شد؟ (...)" وقتی که یهودیان صاحب یک میهن ملی گردند، در نتیجه به طور منطقی انگیزه ستاندن حق شهروندی انگلیسی از ما تشدید خواهد شد. فلسطین به محله کلیمی ها (ghetto)ی دنیا تبدیل خواهد شد."^{۱۳}

یهودیان مستحیل شده در اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا از صهیونیسم بیم داشته اند، زیرا آن با مطالبه یک ملیت یهودی مشترک علامت سنوال در برابر وفاداری یهودیان به کشوری قرار می داده، که

در آن مقیم بوده اند. یهودیان از نو به صورت یک گروه ویژه متفاوت از هممیهنان شان جدا می گشته اند. به این صورت صهیونیسم دوباره یک اساس مادی برای اشتعال بعدین یهودستیزی فراهم می آورده است. حتی یهودیان آمریکا به برنامه های صهیونیستی معترض بوده اند. ۳۰ یهودی سرشناس اعتراض-نامه ای به شرح زیر به رییس جمهوری وودرو ویلسون (Woodrow Wilson) (۱۹۲۴-۱۸۵۶ / رجمه ۲۱-۱۹۱۳) ارسال داشته بوده اند، با این امید که از پذیرفته شدن طرح صهیونیستی در کنفرانس صلح آینده در سان رمو (San Remo) در ۱۹۱۹ ممانعت شود: "شهروندان امضاء کننده [ی اعتراضنامه] در ایالات متحده آمریکا در به پیش کشیدن اعتراض مان به پیشنهاد سازمان های صهیونیستی درباره اشغال یهودی فلسطین و به جداسازی یهودیان در هر کشوری دارای توافق نظراند. ما احساس می کنیم، که از سوی اکثریت یهودیان متولد در آمریکا، که خود را با شرایط سیاسی و اجتماعی آمریکا وفق داده اند، سخن می-گوییم. طبق آخرین ماده آماری صهیونیست های آمریکا فقط ۱۵۰/۰۰۰ از ۳/۵ میلیون یهودی را شامل می-گردند. ما از ابتداء سمپات آن صهیونیست هایی بوده ایم، که در تلاش پشتیبانی از یهودیان برای یافتن اقامتگاهی در فلسطین یا جای دیگری، که در آن آزادانه توانایی اشتغال با موضوعات شان و گنش گری های شان به صورت شهروندان آزاد را داشته باشند، هستند.

اما ما درمورد مطالبه صهیونیست ها مبنی بر سازمان دهی یهودیان درجهت یک واحد ملی برای کسانی که باید حاکمیت ارضی بر فلسطین را به دست آورند، به شدت هشدار می دهیم و اعتراض می-کنیم. مطالبه نه تنها سوء تعبیر تاریخ یهودیان است، زیرا موجودیت ملت یهودی ۲۰۰۰ سال پیش از این به اتمام رسیده، بلکه هم چنین به معنای تحدید و لغو مطالبات شهروندی و حقوق بشر کامل یهودیان در همه ممالکی است، که هنوز در آن ها تضمین نگردیده اند. به این دلیل ساده که زمان ما مشحون از تشکیل دولت های مبتنی بر اصول دموکراسی حقیقی است، ما طرح صهیونیسم درخصوص "یک میهن ملی" برای یهودیان در فلسطین را رد می کنیم.^{۱۴}

یعنی مقصود یهودیان آمریکا ممانعت از امکان پناهندگان یهودی از اروپای شرقی برای سکونت در فلسطین در جوار مردم بومی آن کشور نبوده است. اما آن ها با اندیشه صهیونیست ها درمورد یک دولت ملی و بنای یک دولت ویژه یهودی مخالفت می کرده اند. علت ابهام مفاد "اعلانیة بالفور" در رابطه با "یک میهن ملی برای یهودیان در فلسطین"، بنابراین، هم چنین به هدف سد کردن اعتراضات یهودی به صهیونیسم و پشتیبانی انگلیس از طرح صهیونیسم بوده است.

مفاد ابهام آلود "اعلانیة بالفور" تنها توفیق پوشاندن مقاصد صهیونیستی برای مردم بدون تبرک را داشته است. برای طرفین دخیل، شامل اجتماعات یهودی، واضح بوده است، که صهیونیست ها در تلاش یافتن یک دولت یهودی حقیقی می باشند. همان طور که واضح بوده است یک چنان دولتی فقط به زیان فلسطینیان بناشدنی است.

یهودیان آمریکا بیم داشته اند، که یکسانی با جنبش استعماری، که تنها از طریق طرد خلق فلسطین قادر به نیل به هدف بوده، اعتبار یهودیان به صورت یهودیان را از آنان سلب کند، بی تفاوت به این که سمپات طرح باشند یا خیر.

پشتیبانی بسیار محتاطانه امپریالیسم انگلیس از صهیونیست ها تا درجه زیادی به سبب اعتراضات شدید جامعه یهودی و به ویژه شک درخصوص موفقیت آن طرح بسیار خطرناک، که می توانسته با مقاومت سخت فلسطینیان روبه رو گردد، بوده است. دولت انگلیس، بنابراین، تمایلی به ارتباط محکم با جنبش صهیونیستی نداشته است، به رغم تمایل زیادش به سودبردن از حضور مستعمره نشینان صهیونیست وفادار به انگلیس. ولیکن جای شک نیست، که منافع انگلیس در طرح صهیونیستی علت اصلی شکل گیری اتحاد آتی آن دولت با جنبش صهیونیستی بوده است.

جنبش صهیونیستی در نفس خود بسیار ضعیف بوده است. آن نماینده چنان شمار اندکی از یهودیان جهان و برخوردار از چنان نیروی اقتصادی و سیاسی ضعیفی بوده است، که فقط در نتیجه این که انگلیس متوجه امتیازات سیاسی همکاری با جنبش گردیده، صهیونیست ها سرانجام به رسمیت شناخته شدن بین المللی ای را که به درازا در انتظارش به سر می برده اند، به دست آورده اند.

با این شکل اتحاد با انگلیس صهیونیست ها مجبور از عمل محتاطانه بوده اند. ویزمان، نماینده سرشناس صهیونیست های کارگری و رییس هیأت صهیونیستی مذاکره کننده حول " اعلانیة بالفور"، واقف بوده است، که آن اعلانیة سرحد پشتیبانی انگلیس می باشد، و مهم حفظ مفاد اعلانیة در عمومیت و خودداری از بیانات تحریک آمیز در این مورد که هدف صهیونیستی یک دولت واقعی است، می بود. این عجلتاً می باید به صورت تفسیر منظور صهیونیستی از آن لفظ به کار رود. اعلانیة مهاجرت آزاد یهود- یان به فلسطین، خریداری حداکثر اراضی قابل حصول برای صهیونیست ها و حمایت انگلیس از مستعمرات یهودی، کیبوتز (Kibbutz)^۵ ها و موشاویم (Moshavim)^۶ ها در برابر حملات فلسطینی را ممکن ساخته است. اعلانیة برای صهیونیست ها تقویت مواضع شان در فلسطین و بدان وسیله نیل به مبدأ بهتری جهت متحقق ساختن آتی اهداف شان را امکان پذیر ساخته است. همزمان اعلانیة مبدأ راد- یکال مناسب تری برای جذب مهاجرین یهودی به فلسطین ایجاد کرده است. بر اساس ارزیابی حدود پشتیبانی انگلیس از جنبش صهیونیستی بوده، که صهیونیست های کارگری به تنظیم راهبرد " گام به گام" (Step by step) خود پرداخته اند. و آن راهبرد عبارت از تضمین بطیء موقعیت های قوی در سرتاسر فلسطین، تبدیل یهودیان به اکثریت جمعیت و بدان طریق قبضه کردن قدرت در فلسطین با انقضای قیمومت انگلیس بر آن سرزمین بوده است.

حتی پس از آن که " اعلانیة بالفور" به طرح صهیونیستی از طریق به رسمیت شناسی بین المللی نوعی مشروعیت بخشیده، برای جنبش صهیونیستی حرارت زایی بین یهودیان جهان برای مهاجرت مشکل بوده است. در ۱۹۲۲، ۴ سال پس از صدور اعلانیة، فقط مجموعاً ۸۳/۷۹۴ یهودی در فلسطین وجود داشته اند. تنها ۲۸/۰۰۰ یهودی طی آن ۴ سال واکنش مثبت در قبال تلاش جنبش صهیونیستی در جهت انتقال دادن تقریباً ۱۲ میلیون یهودی دنیا به فلسطین نشان داده اند.^{۱۷}

استنتاج نهایی این، که جنبش صهیونیستی بین یهودیان جهان در افراد قرار داشته است.

۳

پُرسمان یهود در عصر سرمایه داری

یهودستیزی، اعم از پنهان، ندرتاً آشکار و یهودستیزی صریحی که یهودیان در جوامع پیشا سرمایه-داری تجربه نموده اند، در ارتباط با انحصار آنان بر اقتصاد پولی یا مالی بوده است. این انحصار همزمان به یهودیان موقعیت ممتازی در جوامع پیشا سرمایه داری بخشیده بوده است. یهودستیزی خشو-نت آمیز و صریح ابتداء با پیدایش سرمایه داری پدید آمده است.

با پیدایش سرمایه داری در اروپای غربی بخش اعظم بازرگانان یهودی ترجیح داده اند، که زندگی برخوردار از امتیازشان را در اروپای شرقی ادامه دهند، ولی در آن جا نیز تکامل تاریخی از آنان پیشی گرفته، و فروپاشی فنودالیسم پُرسمان یهود، پُرسمان وفق داده شدن " طبقه ملی" (Volksklasse) یهودی در جامعه سرمایه داری را در سطح جهانی مطرح ساخته است. نویسنده آبراهام لئون (Abraham Léon) (۴۴-۱۹۱۸) در کتاب خود با عنوان *Judenfrage und Kapitalismus* (پُرسمان یهود و سرمایه داری) (۱۹۱۷) (ص ۱۱۲) در این خصوص می گوید: " سرمایه داری پُرسمان یهود را مطرح ساخته است، بدین معنا که آن اساس اجتماعی ای را منهدم ساخته، که یهودیان بر آن طی قرون به بقاء شان ادامه داده اند. ولی آن [سرمایه داری] پاسخ گوی [پُرسمان یهود] نبوده، زیرا آن قادر به ارائه مکان نویی به یهودیان آزاد شده از چارچوب اجتماعی پیشین شان نگردیده است. بحران سرمایه داری یهودیان را به هیچی پرتاب نموده است."

سرمایه داری در زمان پیدایش در اروپای شرقی، در خارج از آن جا رو به زوال گذارده بوده است. ولادیمیر ایلیچ لنین (Vladimir Ilyich Lenin) (۱۸۷۰-۱۹۲۴)، رهبر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و بانی نخستین دولت کارگری دنیا، در کتابش تحت عنوان *امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری* (۱۹۱۶) تأکید کرده است، که سرمایه داری با تکامل انحصارات به دوره زوالش وارد شده، دوره ای که سرمایه داری به یک نیروی واپس گرا تبدیل یافته است.^{۱۸}

با این وصف، سرمایه داری در اروپای شرقی در دوره ای پدید آمده، که سرمایه داری در خارج از آن به مرحله امپریالیستی روبه زوال وارد شده بوده است. سرمایه داری از آغاز تکامل آن در روسیه^{۱۹} دچار بحران ها و رکودها بوده است، و این علت آن بوده، که انبوه دهقانان پرولتاریایی شده، و صنعت کاران دستی، شامل بسیاری خرده بورژوازی یهودی، مجبور از ترک اروپای شرقی گردیده بوده اند.

بخش اعظم یهودیان به ایالات متحده آمریکا مهاجرت نموده بوده اند. شمار یهودیان مهاجر به آمریکا در دوره ۱۹۲۹-۱۸۸۰ ۲/۸۸۵/۰۰۰ نفر، یعنی ۳/۴ کل مهاجرین از اروپای شرقی بوده است. ممالک اروپای غربی فقط ۴۹۰/۰۰۰ مهاجر یهودی دریافت داشته اند. از ۱۸۳۰ تا ۱۸۷۰ به طور متوسط ۴ تا ۵ هزار یهودی در سال، در دوره ۱۸۷۱ تا ۱۸۸۰ به طور متوسط ۸ تا ۱۰ هزار یهودی در سال مهاجرت نموده اند.^{۲۰} یهودستیزی خشونت آمیز و خونین آغازیده از ۸۲-۱۸۸۱ انبوه یهودیان را مجبور از فرار ساخته بوده است. ۱۹۲۹-۱۸۸۰ ۳/۹۷۵/۰۰۰ یهودی از اروپای شرقی مهاجرت نموده اند.^{۲۱} در دوره ۱۹۱۰-۱۸۸۱ ۱/۱۱۹/۰۵۹ یهودی از روسیه تن به مهاجرت داده اند، که برطبق سرشماری دولت تزاری در ۱۸۹۷ ۲۰٪ یهودیان روسیه را تشکیل می داده اند.^{۲۲} تنها شمار قلیلی از یهودیان، یعنی ۱۲۰/۰۰۰ تن، با تبعیت از صهیونیست ها به فلسطین مهاجرت نموده اند.^{۲۳} و دلیل بخشی از مهاجرین برای کوچیدن به فلسطین از ۱۹۲۱ آن بوده، که در ایالات متحده آمریکا در ۱۹۲۱ - و نیز ۱۹۲۴ - محدودیت های شدید برای مهاجرت یهودیان به آن جا به اجراء گذاشته شده بوده است.

مهاجرین یهودی اقامت در شهرهای بزرگ آمریکا، آلمان، فرانسه و اتریش، به ویژه وین (Wien)، را ترجیح داده بوده اند. مهاجرین یهودی در زمانی به اروپای غربی کوچیده بوده اند، که در آن جا گرایشات بحران سرمایه داری روبه جریان افتادن بوده اند. این به منزله آن بوده، که خرده بورژوازی ویران شده و رو به پرولتاریایی شدن به علت تکامل سرمایه داری انحصاری در اروپای غربی خود را تحت فشار رقابت از سوی خرده بورژوازی یهودی حس می کرده است.

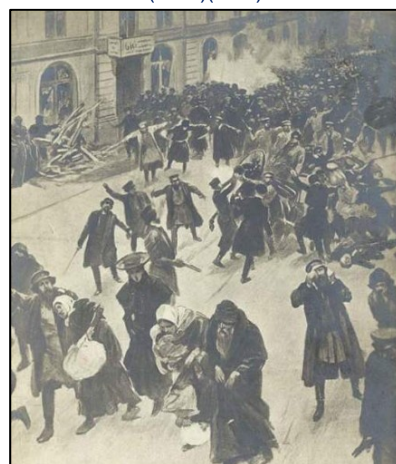
فروریختگی اقتصادی در ۱۹۲۹ حدت دهنده وضعیت و معلول رقابت تلخ بین صنعت کاران دستی یهودی و خرده تجار و خرده بورژوازی بومی اروپا گردیده بوده است.

بدین علت یهودستیزی در خرده بورژوازی آلمان و حتی در بخش عریض طبقه کارگر آن کشور که در معرض تهدید از طرف صنعت کاران دستی یهودی قرار گرفته بوده اند، رخنه نموده بوده است.

نازیسم از خیالات فروهشته سنتی حول گُنشگری های پیشا سرمایه داری یهودیان سوء استفاده کرده، خیالات دیگری درباره یهودیان به صورت رباخواران و زالوان، در سعی منحرف ساختن گرایشات ضدیت اجتماعی در آلمان از ضدیت با سرمایه داری به ضدیت با یهودیان ساخته بوده است. چون در روسیه تزاری که حکومت خود را در رأس یهودستیزی قرار داده بوده، در آلمان نیز نازیسم از جریان یهودستیزی به مقصود سد کردن حمله سیاسی مردم به نظام اجتماعی موجود استفاده نموده بوده است. لنین در اواخر مارس ۱۹۱۹ در رابطه با یهودستیزی گفته بوده است: " ما اغلب می بینیم، که سرمایه داران به نفرت علیه یهودیان دامن می زنند تا کارگران را کور کنند، توجه آن ها را از دشمن واقعی زحمت کشان، سرمایه، منحرف سازند."^{۲۴}

خیالات حول یهودیان به صورت زالوان چرخشی به سرمایه یهودی یافته، سرمایه ای که در تضاد با سرمایه "ملی" و "مولد" به گونه یک سرمایه انگلی تشریح شده است. درحالی که در واقع کار یهودیان در طبقه بورژوازی آلمان اصولاً تفاوتی با کار آن طبقه نداشته است. نمایندگی نسبتاً بالای یهودیان در سرمایه مالی دلیل تعریف سرمایه داری به صورت انگلی نمی توانسته باشد، زیرا سرمایه مالی جدا از سرمایه مولد کار نمی کند، ولی اغلب در همکاری تنگاتنگ با آن. ولیکن نازیسم خطرات قدیم را باززاده بوده است. نازیسم تصویری ساخته بوده، که بر طبق آن یهودیان به سپر بلا و رباخوار تبدیل شده بوده اند، یعنی به آن چه که دهقانان طی قرون علیش سستیخته، و به این شکل قادر به نمایش احساسات ضدسرمایه داری بوده اند، که نمونه یک خرده بورژوازی ویران شده و شکست خورده از سرمایه داری انحصاری بوده است.

یهودستیزی سازمان یافته رژیم تزاری در کیف (Kiev)(۱۹۰۵)



اما ضدسرمایه داری خرده بورژوازی به این صورت به ضدیت با سرمایه داری نمی پردازد؛ خرده بورژوازی مایل به دست کشیدن از حق مالکیت سرمایه داری نیست؛ خرده بورژوازی خود مایل به بدل شدن به سرمایه دار است. آگاهی ضدسرمایه داری خرده بورژوایی تنها به انتقاد از آن وجوه سرمایه داری معطوف است، که موجب ورشکستگی خود خرده بورژوازی می گردد: سرمایه مالی و انگلی و سرمایه انحصاری. بنابراین خیالات نازیسم حول سرمایه انگلی یهودیان به منظور اشتعال خرده بورژوازی و اجزاء خرده-بورژوایی طبقه کارگر آلمان ساخته شده بوده است.

به این گونه نازیسم قادر به منحرف ساختن توجه خرده بورژوازی و طبقه کارگر از پُرسمان واقعی، یعنی بحران سرمایه داری گردیده بوده است. در عوض، توجه به منازعات تاریخی ای عطف داده شده بوده، که بین یهودیان و دهقانان جریان داشته است. همزمان خیالات درباره سرمایه انگلی یهودی به این شکل بازتنظیم شده بوده، که انتقاد کارگران و خرده بورژوازی از سرمایه داری را نیز در خود ضبط کند، تا به این وسیله نفس انتقاد را بی خطر سازد، و آن در جهت مقاصد نفس فاشیسم به کار رود.

تصور برتری نژاد آریانی، مبارزه علیه حاکمیت جهانی یهودیان و نیاز نژاد آریانی به "فضای حیات"(Lebensraum) به مقصود به راه انداختن یک جنگ امپریالیستی مناسب بوده اند.

نابودسازی ۶ میلیون یهودی به وسیله نازیسم برخلاف ادعای صهیونیستی حل "مسئله ابدی یهود" نبوده است. نازیسم بیان این بوده، که سرمایه داری در عصر امپریالیسم قادر به حل مسائل اجتماعی، توأماً انطباق یهودیان با شرائط اجتماعی نبوده است. نازیسم هم چنین اثبات این بوده، که بورژوازی در یک وضعیت بحران آگاهانه به یک مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی با هدف ایجاد تفرقه بین کارگران و دهقانان، که می توانند خطری برای موجودیت طبقه خود آن ها تولید کنند، می پردازد.

نابودسازی انبوه یهودیان به وسیله نازیسم همزمان شانس تاریخی جنبش صهیونیستی برای "اثبات" این نکته بوده، که یهودیان همیشه در جوامع غیریهودی تحت آزار و ستم قرار می گرفتند، و بنا-براین مطالبه صهیونیست ها مبنی بر یک دولت خالصاً یهودی می باید به حق باشد.

نازیسم مسبب پیدایش پشتیبانی سیاسی بین یهودیان از طرح صهیونیستی مستعمره سازی بوده است؛ یهودیانی که پیش از آن کوشش شان منحصر به وفق خود با شرائط جوامعی که در آن ها می زیسته-اند، بوده است. نازیسم به صهیونیسم فرصت اخلاص در این جریان و حفظ یهودیان در انفراد اجتماعی نوع تازه ای، که پدیده ای به خوبی شناخته برای یهودیان است، را ایجاد کرده بوده است.

پشتیبانی امپریالیسم آمریکا از طرح صهیونیستی مستعمره سازی مشروعیت اخلاقیش را هم چنین در اثر نازیسم یافته است. جدال های اجتناب ناپذیر بر سر بنای یک بُرج مدافع امپریالیسم در خا-ورمیان به خودی خود می توانسته منجر به این گردد، که مشروعیتش جهت پیش گیری از تکرار یهود-ستیزی در آینده ضروری وانمود گردد. این پشتیبانی حتی تا آن جا پیش رفته، که ضدصهیونیسم با یهود-ستیزی یکسان گردانده شده است!

با توجه به این بسیار مهم است تأکید بر این، که صهیونیسم خود را یک پُرسمان یهود ابدی در یک وضعیت تاریخی اعلام کرده، که در آن اساس مادی حقیقی موجودیت یهودستیزی ناپدید گشته است. با انحلال یهودیان به صورت "طبقه ملی" و انطباق شان با روابط و شرائط جامعه سرمایه داری یهود-ستیزی فقط به صورت یک پدیده سیاسی و ایدئولوژیک وجود داشته است، که علیه آن می باید چون سائر ایدئولوژی های تبعیضی و ستمگر سیستم سرمایه داری مبارزه شود.

جنبش صهیونیستی و دولت اسرائیل کنونی نیرویی هستند، که یهودیان را به صورت یهود حفظ می کنند. جنبش صهیونیستی مذهب یهودی را در جهت حفظ گروهی از انسان ها، به اصطلاح "خلق یهودی"، به کار می برد، تا به آن اساس صهیونیستی و مشروعیت سیاسی در انتظار خلق به بخشد.

یهودیان امروز جزیی از طبقات و اقشار جوامع سرمایه داری می باشند، و نفس ارتباط سیاسی با طرح صهیونیستی قادر به باززایی یهودستیزی است. یکسان سازی یهودیان جهان با اسرائیل اقدام خطر-ناکی می باشد، به این دلیل که اسرائیل نماینده منافع واپس گرایانه امپریالیسم در خاورمیان است. یهود-یان جهان خواهی نخواهی شریک جُرم در سیاست تهاجمی، تجاوزکارانه و امپریالیستی اسرائیل، پیش از همه درقبال خلق فلسطین، خواهند بود. این نکته امروز یگانه علت اشتعال چندین باره یهودستیزی می باشد.

۴

اساس سیاسی، راهبردی جنبش صهیونیستی

جنبش صهیونیستی دربرگیرنده جریانات سیاسی گوناگون با درک های سیاسی متفاوت و اختلافات سیاسی مشخصی است. ولیکن این به معنای عاری بودن جنبش صهیونیستی از یک اساس سیاسی ثابت، یک راهبرد سیاسی گردآورنده، یک هدف گردآورنده نیست.

خطوط سمت ده عمده اساس راهبردی سیاسی صهیونیسم به وسیله هرتسل تنظیم شده است. هرتسل نه یک یهودی از اروپای شرقی، اما یک یهودی خوشبخت از دواير مرفه وین بوده است. این را نمی توان یک تصادف دانست، که دقیقاً یک یهودی از اروپای غربی با آشنایی با سازوکارهای سیاسی جامعه بورژوایی استقرار یافته به تنظیم ایدئولوژی و راهبرد صهیونیسم پرداخته بوده است. مُدل راهبرد صهیونیستی را استعمارطلبی اروپایی و امپراطوری های اروپایی تشکیل داده است. هرتسل بر پایه آشنایی نزدیک با وضعیت یهودیان اروپای شرقی کتابش دولت یهودی را ننگاشته، بلکه بر پایه آشنایی با مستعمره سازی امپریالیستی و برآیندهای آن. ولیکن هرتسل از توانایی مرتبط ساختن آرزوی یهودیان اروپای شرقی مبنی بر آزادسازی خویش از مشقات و سنت های افراد تاریخی شان با تصورات شخص خود درباره یک طرح مستعمره سازی بزرگ برخوردار بوده است.

در واکاوی از صهیونیسم سیاسی تنظیم شده به وسیله هرتسل سنگینی را باید بر مدلل ساختن این نکته گذارد، که راهبرد مذکور از نقطه نظر ملی گرایانه بورژوازی با نظر به مستعمره سازی امپریالیستی بخشی از آن چه که در فرهنگ سیاسی امپریالیسم "جهان سوم" نام گرفته، اختراع شده بوده است؛ توأماً برجسته ساختن خطوط سمت ده سیاسی ای که کمافی السابق تشکیل دهنده اساس جنبش صهیونیستی هستند، صرف نظر از مخالفت های کم اهمیت راهکارانه همیشه موجود و بحث شده در داخل جنبش صهیونیستی. به عبارت دیگر منظور باید تنویر آن اساس راهبردی ای باشد، که صهیونیسم سوسیالیستی و تجدیدنظرطلبانه را، که با ملاحظه سطحی می توانند تضاد کامل هم به نظر رسند، مرتبط می سازد.

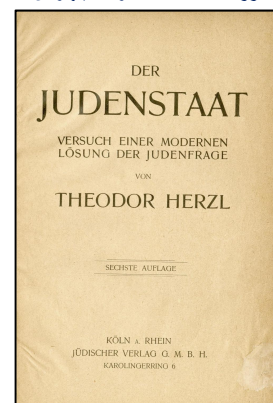
اندیشه اساسی صهیونیسم اینست: جمیع یهودیان، بی تفاوت به این که در کجای دنیا مقیم باشند، یک خلق واحد از نظر ملی - سیاسی سنتی می باشند، و که راه حل پُرسمان یهودستیزی گردآوری این خلق در یک دولت یهودی است. اما زمینه این راهبرد یک واکاوی بسیار ناقص و غیرتاریخی از علل یهودستیزی می باشد. از نقطه نظر هرتسل پُرسمان یهود نه یک پُرسمان اجتماعی یا مذهبی، بلکه ملی است: "من مسئله یهود را نه یک مسئله اجتماعی می دانم و نه مذهبی، هر چند آن دارای چنین و چنان تنوعات است. آن یک مسئله ملی است، و حل آن منوط به تبدیله به یک مسئله سیاسی جهانی می باشد. (...) ما یک خلق، یک خلق واحد هستیم."^{۲۵}

هرتسل یهودستیزی را قابل درک و تقریباً مدلل می دانسته، زیرا او بر این بوده است، که یهودیان یک خلق جداگانه و متفاوت با دیگران را تشکیل می دهند، و بنابراین ملاحظه یهودیان به صورت عنصر بیگانه در اجتماعات طبیعی است. این برنهاد(تئ) کاملاً هنجاریه از شکل اندیشگی ملی گرایانه بورژوازی مسلط در آن دوره بوده است، که دولت های جدیدالتأسیس تحت تسلط ملی گرایی شدید قرار داشته اند. هرتسل با ملی گرایی به صورت پدیده ایدئولوژیک و به گونه نقطه مبدا درصدد توضیح یهودستیزی بوده است. او عقیده داشته، که یهودستیزی یک تگه به تأخیر افتاده قرون وسطی بدین معناست، که یهودیان

در اثر فشار خارجی در محلات یهودیان خود را به صورت مردمی عاری از چارچوب دولتی ملی برای هستی شان تکامل داده اند. یهودیان، بنابراین، رقابت یک ملت بیگانه در محدوده دولت های ملی دیگران را تشکیل داده اند، رقابتی که بورژوازی ملی مایل به خلاصی خود از آن است. هرتسل این اندیشه را کاملاً منطقی و طبیعی ملاحظه می کرده، و لذا عقیده داشته، که مبارزه علیه یهودستیزی ابلهانه و بی نتیجه است: "خلق همه جا یک بچه بزرگ است، که مسلماً می توان تربیتش کرد، ولی این تربیت در بهترین حالت آن قدر وقت زیاد می طلبد، که ما، چنان که گفته ام، حلال مسئله به شکل دیگری خواهیم بود."^{۲۶}

مبدأ هرتسل ترک مبارزه علیه یهودستیزی و پذیرش اندیشه اساسی یهودستیزی بوده است: "یهودیان قادر به همزیستی با غیریهودیان نیستند." هرتسل وانگهی تصور می نموده است، که گردآمدن یهودیان در دولت شان به منزله بهبودی شرائط ممالکی خواهد شد، که یهودیان ترک شان می کنند، و بدین وسیله هم چنین به منزله روابط بهتری بین ملل و دولت یهودی نوین: "و در نتیجه مهاجرت یهودیان اغتشاشات

روی جلد کتاب دولت یهودی



هرتسل



اجتماعی، بحران ها و ایداء ها پدید نمی آیند، برعکس، دوره ای رفاه آمیز در ممالک [تخلیه شده از یهود- یان] پیدا می شود. شهروند مسیحی آن گاه می تواند موقعیت های ترک شده یهودیان را در اختیار خود گیرد.^{۲۷}

این واکاوی از یهودستیزی مشحون از یک درک مثبت از آن پدیده است. هرتسل دارای همفکری بسیار با مللی بوده است، که مجبور از برتافتن وجود یهودیان بوده اند، و به خوبی درک می کرده است، که یهود- یان خود علت بحران ها و ناآرامی ها در ممالکی هستند، که در آن ها می زیند. او تمایل به مبارزه علیه یهودستیزی نداشته است، نه علیه یهودستیزی در شکل وحشیانه آن در سیاست رژیم تزاری در روسیه و نه در شکل میانه روش در قالب مخالفت دولت های آمریکا و انگلیس با پذیرش یهودیان فراری به عنوان مهاجرین. هرتسل هیچ معنایی در مبارزه جهت حق یهودیان برای اقامت دائم میان انسان های غیر- یهودی تشخیص نمی داده است. او برعکس جدایی یهودیان از غیریهودیان را یگانه امکان یک رابطه عادی بین این دو گروه استنباط می کرده است.

با این واکاوی هرتسل خود را کاملاً کنار بورژوازی و خرده بورژوازی اروپا قرار می داده است. خود تطبیق دهی سیاسی هرتسل با طبقات حاکمه هم چنین از رویکرد او به بورژوازی یهودی ناشی می شده است. هرتسل مایل به برانگیختن مخالفت این یهودیان متنفذ با خود نبوده است. او می کوشیده آن یهودیان را با اطمینان بخشی در این مورد که هدایت یهودیان پرولتاریایی شده از اروپای غربی به فلسطین به نفع و صلاح آنان می بوده، به طرح مستعمره سازی خود جلب کند.^{۲۸} هرتسل با غریزه طبقاتی بورژوایی مطمئن خود به یهودیان پرولتاریایی شده به گونه یک پُرسمان سیاسی اشاره می کرده، و نتیجه انتقال شان از اروپا را این می دانسته است، که " یهودستیزان دوستان مورد اطمینان ما، ممالک یهودستیز متحده ما خواهند شد."^{۲۹}

ملاحظه یهودستیزان، که در انتظار میلیون ها یهودی نمایندگان ایداء وحشت ناک قوم یهود بوده اند، از سوی هرتسل به صورت متحدها طبیعی " خلق یهود" عجیب و نفرت انگیز می باشد. و مهم است تو- جه به این نکته که چنین رویکرد هرتسل صرفاً معلول اشتباه نبوده. هرتسل در اصول سیاسی اش بسیار ثابت بوده است. مبدأ صهیونیسم اینست، که یهودیان باید جا به جا شوند، و اساس مشترک صهیونیسم و یهودستیزی اینست، که همزیستی یهودیان و غیریهودیان ناممکن می باشد. این استدلال صهیونیستی مبنی بر ضرورت بنای یک دولت خالصاً یهودی است. بدون این اصل مشروعیت موجودیت دولت اسرائیل غیرممکن می باشد، زیرا در غیر این صورت صهیونیست ها مجبور از مبارزه علیه یهودستیزی و آن سیستم سیاسی ای خواهند بود، که تولید کننده تبعیض و ستم است، و چنین امری نیز از عهده صهیونیسم برنمی آید، زیرا صهیونیسم وابسته به اینست، که یهودستیزی تا درجه ای موجود باشد، که ترس از آن کماکان حفظ شود، و بدین وسیله ضرورت یک دولت یهودی مطرح باقی به ماند.

در اولین کنگره صهیونیستی در باسل در ۱۸۹۷ سازمان جهانی صهیونیستی رسماً بر اساس " برنا- مه باسل"، دربرگیرنده اصول اساسی صهیونیسم، پایه گذاری شده است. مواد برنامه به شرح زیر بوده است: " صهیونیسم در سعی برقراری یک میهن امن عمومی و قانونی در فلسطین برای مردم یهود است. جهت نیل به این هدف کنگره تدابیر زیر را درنظر می گیرد:

۱. تکامل مناسب مستعمره سازی با کشاورزان، کارگران و تجار یهودی.
 ۲. سازمان دهی و گردآوری کلیه یهودیان از طریق مؤسسات مناسب محلی و رسمی، مطابق با قوانین ممالک مختلف.
 ۳. تشویق و ترویج احساس ملی و ادراک یهودی.
 ۴. گام های تدارکاتی جهت کسب رضایت دولتی ضرور برای نیل به هدف صهیونیسم."^{۳۰}
- نخستین اصل اساسی بیان شده در برنامه مبنی بوده است بر یک ملت واحد بودن یهودیان جهان. این اصل دارای عواقب سیاسی گسترده ای برای کلیه یهودیانی بوده است، که یهودیت را به صورت مذهب استنباط می نموده اند و نه ملیت.

اما همان گونه که پذیرش ادعای یهودستیزی مبنی بر ناممکن بودن همزیستی یهودیان و غیریهود-یان به منزله نفی امکانات همزیستی این دو گروه است، ادعای صهیونیسم مبنی بر یک ملت واحد بودن یهودیان نیز به منزله سلب برابری سیاسی و ملی به دست آمده برای یهودیان در به اصطلاح دموکراسی-های اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا می باشد، زیرا خاصه صهیونیسم سیاسی خطری علیه یهودیان مایل به باقی ماندن در آن جا که مقیم بوده اند، تولید می کرده است، و این بدان دلیل که کار صهیونیسم سیاسی معطوف به موجودیت یهودیان در خارج از یک دولت یهودی، آن گونه که مثلاً در مورد کار صهیونیسم فرهنگی صدق می کرده، نبوده است. برنامه مستعمره سازی هرتسل بزرگ بوده، و او یک دولت یهودی وسیع را تصور می نموده است، که مسکن اکثریت یهودیان جهان باشد. ابتداء تهی-دستان می باید اساس دولت یهودی را به سازند، بعد بورژوازی یهودی متمول نفع و صلاحش را در پیوستن به طرح تشخیص می داده است. هرتسل مایل به پذیرش این واقعیت نبوده، که اکثریت یهودیان جهان واقعاً پیوستگی ملی با ممالکی را احساس می کرده اند، که در آن ها می زیسته اند.

در دومین کنگره صهیونیستی در باسل در ۱۸۹۸ هرتسل بیان داشته بوده است: "کارزارهای ضد صهیون (Zion) در جوامع یهودی بیش از این برتافتنی نیست. این وضعیتی غیرعادی و غیرقابل تحمل است. ما باید این را متوقف کنیم. (...) مقامات در جوامع محلی وسایل شان و اشخاصی را که در اختیار دارند، هرگز نباید برضد اندیشه جامعه خلق به کارگیرند. بنابراین من هم چنین عقیده دارم، که با پیشنهاد تصرف جوامع یهودی به صورت هدف بعدی، از طرف شما - اعضای محترم کنگره - حرف می-زنم."^{۳۱}

به این ترتیب مبارزه سیاسی برای حاکمیت صهیونیسم در جوامع یهودی در سرتاسر جهان و مبارزه علیه یهودیانی که یهودیت را به صورت مذهب درک می کرده اند و نه ملیت، آغاز گشته بوده است. دومین اصل اساسی "برنامه باسل" آن بوده است، که صهیونیسم می باید از به رسمیت شناخته شدن بین المللی برخوردار گردد، و طرح مستعمره سازی در چارچوب قانونی بین المللی به رسمیت شناخته شده تحقق یابد.

وجه تمایز صهیونیسم سیاسی و سائر اشکال صهیونیسم اینست، که راهبرد صهیونیسم سیاسی به طور کامل مبتنی بر امکان جلب علاقه یک یا چند قدرت بزرگ امپریالیستی به طرح بوده است. دولت یهودی همزمان با رجوع به یهودیان، به قدرت های بزرگ امپریالیستی نیز رجوع می کرده است. هرتسل می کوشیده است تا منافع ملل اروپایی در خلاصی شان از وجود یهودیان در ممالک خود را به آن ها توضیح دهد، و یک رشته بحث به مقصود جلب علاقه آن قدرت های بزرگ به طرح صهیونیستی مستعمره سازی به پیش کشیده بوده است. درک وابستگی صهیونیسم به و اشتراک منافع با امپریالیسم مشخصه ویژه صهیونیسم سیاسی را تشکیل داده است. ولی جنبش "عشق صهیون" (Love of Zion) و صهیونیسم فرهنگی توضیح نداده اند، که مستعمره سازی صهیونیستی در کدام چارچوبی می باید عملی گردد.

بحث های هرتسل بر اعتلاء سطح فرهنگی ملی یهودیان و بدان وسیله جذب آن ها به مستعمره سازی تدریجی فلسطین متمرکز بوده است. جریانات صهیونیستی درصدد قرار دادن بنای مستعمرات یهودی بر نیروی خود مهاجرین یهودی بوده اند. ولی هرتسل واقف بوده، که اساس طرح صهیونیستی مستعمره سازی به رسمیت شناخته شدن سیاسی بین المللی و پشتیبانی یک قدرت بزرگ امپریالیستی بوده است. هرتسل واقف بوده، که جنبش صهیونیستی در صورت محرومیت از پشتیبانی وسیع اقتصادی و سیاسی یک قدرت بزرگ قادر به مقابله با مقاومت از طرف دولت عثمانی و فلسطینیان نمی بوده-است.

طرح صهیونیستی مبتنی بر درک هرتسل از شرائط سیاسی بوده، و این درک صهیونیسم سیاسی را به اساس جنبش صهیونیستی تبدیل ساخته است. جنبش صهیونیستی در صورت عدم پذیرش اندیشه اساس صهیونیسم، این که طرح صهیونیستی یک طرح امپریالیستی است، هرگز قادر به تکامل به

چیزی جز یک جریان ایدئولوژیک و چند مستعمره نشین کوچک تهی دستان یهودی در فلسطین نمی گردیده است.

هرتسل تصور می کرده است، که برقراری دولت یهودی می باید کاملاً به محاذات مستعمره سازی جهان موسوم به سوم به وسیله امپراطوری انگلیس عملی گردد. از آن جا که یهودیان فاقد یک دولت بوده- اند، و از آن جا که پشتیبانی یهودیان از صهیونیسم بی اهمیت بوده، طرح صرفاً با پشتیبانی بسیار فعلا- لانه یک قدرت بزرگ امپریالیستی تحقق پذیر بوده است. از نظر هرتسل جایگاه دولت یهودی حائز اهمیت نبوده است. اما او فلسطین را به دلایل تبلیغاتی ترجیح می داده است.^{۳۲}

هرتسل با قدرت های بزرگ درمورد نقاط دیگری نیز برای برقراری دولت یهودی مشغول مذاکره بوده است، از جمله سینا، اوگاندا، استرالیا، کنگو، موزامبیک، عراق و لیبی.^{۳۳}

هرتسل در نامه ای به نویسنده ماکس نوردائو (Max Nordau) (۱۸۴۹-۱۹۲۳) در ۱۹۳۰ به تشریح مشخص تر شکل جریان مستعمره سازی منظور خود پرداخته بوده است. او ملل اروپایی مختلفی را به صورت امپراطوری های استعماری، که "طلا می ریسند"، ذکر و اشاره کرده بوده است، که صهیونیست- ها می باید از فرصت استفاده کنند، و یک انگلیس کوچک بسازند.

هرتسل سپس به توصیف رؤیای امپریالیستی خویش پرداخته بوده است: "بگذارید ابتداء مستعمر- ات خودمان را تصرف کنیم. با نیروی مستعمرات مان میهن مان را تصرف خواهیم کرد. بگذارید خطه بین کیلمانجارو و کنیا نخستین مستعمره اسرائیل گردد. (...)" هرتسل ادامه داده بوده، که چگونه قدرت- های بزرگ امپریالیستی در توسعه مستعمرات صهیونیستی یار و مددکار خواهند بود: "ممالک دیگر از انگلیس پی روی خواهند کرد. ما موقعیت های قدرت تازه ای در موزامبیک، کنگو و تریپولیتانیا [لیبی] در همکاری با پرتغالی ها، بلژیکی ها و ایتالیایی ها مستقر خواهیم کرد."^{۳۴}

هرتسل حتی به اسلوب های برخورد به خلق فلسطین در صورت گزینش فلسطین برای برقراری دولت یهودی در آن جا اندیشیده بوده است: "ما باید مردم فقیر را از طریق فراهم کردن کار برای آن ها در سوی دیگر مرز و خودداری مان از دادن کار به آن ها در سرزمین مان تحریک به کوچ کنیم. هم جریان سلب مالکیت و هم دور کردن فقیران باید پوشیده و با احتیاط به عمل آید."^{۳۵}

هرتسل در این بیاناتش از حیث سیاسی بسیار روشن نگر بوده است. او واقف بوده، که برقراری دولت یهودی ضرورتاً مشروط به طرد فلسطینیان است، ولی هم چنین وقوف داشته، که چنان اقدامی می باید حتی الامکان پوشیده صورت گیرد، تا برانگیزنده اعتراضات عمومی نگردد. کل سیاست صهیونیستی طردسازی مؤثر و آگاهانه با پرده کشی مزورانه بر این طردسازی و با حيله راهکارانه، در ملاحظات هرتسل درنظر گرفته شده بوده است.

از ۱۸۹۷، زمانی که هرتسل کار صهیونیستی اش را آغازیده، و تا مرگش در ۱۹۰۴ ادامه داده بوده است، کل حرارت او برای مذاکره با سران دولت های مختلف به هدف جلب پشتیبانی شان از جنبش صهیونیستی مصروف شده بوده است. هرتسل به مشاورات با سلطان عثمانی، قیصر آلمان، حتی با رژیم یهودستیز منفور تزاری و با اعضاء دولت انگلیس پرداخته بوده است. در آن نقطه زمانی هیچ یک از قدرت های بزرگ از حیث سیاسی پشتیبانی از جنبش صهیونیستی را صلاح نمی دانسته اند. مروری بر استدلالات سیاسی هرتسل نشان می دهد، که او واقعاً فهمیده بوده است، که کدام منافع سیاسی ای قادر به جلب پشتیبانی قدرت های بزرگ امپریالیستی از مستعمره سازی صهیونیستی است.

نکته اصلی در استدلالات هرتسل این بوده است، که جنبش صهیونیستی باید متحد وفادار امپریا- لیسم باشد. دولت صهیونیستی "یک دیوار دفاعی برای اروپا در آسیا، یک پاسدار تمدن در برابر بربر- یت تشکیل خواهد داد."^{۳۶}

این جا توجه هرتسل به منافع راهبردی امپریالیسم مبنی بر حفظ کنترل جهان موسوم به سوم عمو- ماً و خاورمیانه خصوصاً معطوف بوده است. او ضمن مذاکراتش با دولتمردان انگلیس قول داده بوده است، که یهودیان در سرگردانی (Diaspora) پشتیبانان وفادار امپراطوری انگلیس خواهند بود. به قول هرتسل

انگلیس " با یک ضربه (...) ۱۰ میلیون اتباع وفادار، گنشگر در همه امور و در سرتاسر جهان به دست خواهد آورد. انگلیس ۱۰ میلیون مأمور مخفی برای عظمت و نفوذش خواهد داشت."^{۳۷}

چگونگی کارکرد جوامع یهودی پس از درآمدن شان تحت تسلط سیاسی صهیونیست ها به وضوح مبین امکانات عملی تحقق آرزوی هرتسل، مؤسس جنبش جهانی صهیونیستی بوده است.



۵

ملّی گرایی در حزب کارگری یهودی - بوند

تغییر تدریجی روی داده در جامعه یهودی در پیش از حیث اجتماعی همشکل زمینه ساز پیدایش جنبش کارگری یهودی گردیده است. طبیعت خُرده بورژوایی پرولتاریای یهودی، به اضافه شرائط اجتماعی مشترک یهودیان نشأت گاه ملی گرایی یهودی، هم چنین در طبقه کارگر یهودی را تشکیل داده است.

سازمانی که دارای نفوذ تعیین کننده بین کارگران یهودی بوده، سازمان کارگری همگانی یهودی - بوند (*Allgemeine Jüdischen Arbeiter Bund*) نام داشته است. بوند که از آغاز دهه ۸۰ سده نوزدهم به صورت گروهک هایی از کارگران و روشنفکران عمل می نموده، به شکل سازمان از گردهم آیی آنان در ۱۸۹۵ تشکیل یافته بوده است. بوند در زمان بنیان گذاری حزب سوسیال دموکرات روسیه در ۱۸۹۸ به حزب پیوسته بوده، ولی توأم با استقلال در بررسی قضایای منحصر به پرولتاریای یهودی. بوند در جهت سازمان دهی کارگران یهودی برای مبارزه در راه شرایط اقتصادی، اما با سنگینی بر مبارزه بر ضد رژیم تزاری گنشگری داشته است. آن مشخصاً با امر سازمان دهی دفاع یهودیان در برابر یهود ستیزی ها مرتبط بوده است. بوند از طریق این کار به نفوذ بزرگی بین پرولتاریای یهودی دست یافته بوده است. در گزارش بوند به کنگره سوسیالیستی بین المللی در ۱۹۰۴ در استوتگارت (Stuttgart) شمار اعضاء سازمان ۳۰/۰۰۰ محاسبه شده بوده است.^{۳۸} در ضمن، نفوذ بوند باید با توجه به امکانات آن برای جلب کارگران یهودی به شرکت در اعتصابات و تظاهرات سیاسی به ابتکار آن برآورد شود. در این باره نویسنده لوئیس گرینبرگ (Louis Greenberg) می نویسد: " نفوذ انقلابی بزرگ بوند در توده های یهودی به ویژه در ماه های پس از " یکشنبه خونین" در ۱۹۰۵ در سانت پترزبورگ^[۳۹] چشمگیر بود. به فراخوان بوند موجی از اعتصابات سیاسی و تظاهرات خیابانی در سرتاسر محله یهودیان سازمان داده شد. بعضی از تظاهرات به زد و خورد کارگران با پلیس منجر گردید. از آن جا که پلیس در محله یهودیان با توحش کم نظیری در سرکوبی تظاهرات سیاسی عمل می کرد، بوند دستجات مسلح از کارگران برای مقابله با پلیس و نیروها

و دفاع از کارگران تظاهر کننده تشکیل داد. گُنشگری انقلابی کارگران یهودی اندیشه های سوسیال دمو-کرات را در میان مردم محبوب ساخت، و طرف داران تازه بسیاری به صفوف انقلابیون پیوستند.^{۴۰} بوند پیش از همه نماینده یک محیط سیاسی در طبقه کارگر یهودی بوده، آن چه که از جمله در رابطه بوند با یهودستیزی بازتاب داشته است. برای بوند مبارزه علیه یهودستیزی جزئی لاینفک از مبارزه برای تکامل سوسیالیستی کل جامعه روسیه بوده است. در گزارش بوند به کنگره سوسیالیستی فوق-الذکر واکاوی از علل تاریخی واقعی اشتعال یهودستیزی در روسیه دقیقاً در همان دوره ارائه شده بوده است: " دولت با نفرت راهکارانه اش از یهودیان دو هدف را دنبال می کرد: بخشاً ایذاء ها می باید در خدمت منحرف ساختن اذهان از رشد جریان انقلابی بین دهقانان و خُرده بورژوازی مدنی باشد. بخشاً نفرت از یهودیان در نواحی مسکونی می باید برانگیزنده ارباب یهودیان گردد، و با تهدیدات به مرگ و ویرانی آنان را به لو دادن "دموکرات ها"ی شان به مقامات مجبور سازد."^{۴۱}

بوند صراحتاً گرایش ضدصهیونیستی بوده است. آن به طور کامل برنامه های صهیونیستی مستعمره سازی را رد کرده بوده، و نیز مقدماً از به رسمیت شناختن یهودیان اروپای شرقی به صورت یک اقلیت ملی خودداری می نموده است.

بوند پیش از ۱۸۹۵، یعنی زمانی که انقلابی روسی ال. مارتوف (L. Martov) (۱۸۷۳-۱۹۲۳) به تأکید ضرورت جنبش کارگری یهودی با شرایط ویژه ملی و فرهنگی طبقه کارگر یهودی پرداخته بوده، با آن پُرسمان اشتغال نداشته است. استنباط یهودیان به صورت یک ملت ویژه در بوند به قدری بی اهمیت بوده است، که سازمان در ۱۸۹۹ قطعنامه ای درمورد مخالفت با مطالبه خودمختاری یهودیان تصویب نموده بوده است.

ولیکن بوند در ۱۹۰۱ سیاستش درقبال پُرسمان ملی را با تصویب قطعنامه دیگری به این شرح تغییر داده بوده است:

"کنفرانس عقیده دارد، که اصطلاح "ملی" درمورد خلق یهود نیز استعمال شدنی است. (...) و کنفرانس تصمیم می گیرد، که باید برای لغو کلیه قوانین استثنایی ویژه برضد یهودیان تلاش شود، ولی همزمان باید مراقب بود، که شکوفایی احساس ملی به سروری طلبی تبدیل نگردد، و آگاهی طبقاتی پرولتاریا تحت الشعاع آن قرار نگیرد."^{۴۲}

لنین با این تغییرات در سیاست بوند به شدت مخالفت نموده بوده است. او تأکید داشته، که اندیشه "ملت یهودی" از هیچ اساس علمی برخوردار نیست.^{۴۳} ولی هسته انتقاد لنین این بوده است، که صهیونیسم راه حلی واپس گرایانه برای پُرسمان یهود می باشد، زیرا صهیونیسم در شکل استعماری مدرن و مشابه توسعه طلبی های استعماری عصر امپریالیسم یهودیان را در افراد قرون وسطایی شان نگاه می دارد. "در سرتاسر اروپا سقوط فئودالیسم و تکامل آزادی سیاسی دست در دست آزادسازی سیاسی یهودیان پیش رفته است. یهودیان عبری را با زبان مردمی که بین شان می زیند عوض کرده اند، و عموماً یک آمیزش مترقیانه با مردم محیط صورت گرفته است. آیا ما دوباره باید به نظریات استثنایی بازگردیم، و ادعا کنیم، که روسیه تنها استثناء خواهد بود، هر چند جنبش آزادسازی یهودی در این جا به برکت رشد یک آگاهی تاریخی قهرمانانه در پرولتاریای یهودی بسیار بهتر و عمیق تر است؟ آیا به راستی ما می توانیم در تغییر این واقعیت سهیم گردیم، که نیروهای واپس گرا در سرتاسر اروپا و به



ویژه در روسیه مخالف با انطباق یابی یهودیان هستند و می کوشند تا افراد یهودیان را تطویل کنند؟ این دقیقاً آن چیزی است، که پُرسمان یهود دربردارد: انطباق یا افراد، و اندیشه "ملیت یهودی" قطعاً واپس گرایانه است – نه فقط وقتی که از سوی سخنگویان پی گیرشان (صهیونیست ها) مطرح می شود، اما هم چنین از سوی کسانی که آن را با اندیشه های سوسیال دموکراتیک ترکیب می نمایند (بوندیست-ها). اندیشه ملیت یهودی در تضاد با منافع پرولتاریای یهودی قرار دارد، زیرا میان آن ها – مستقیماً یا غیرمستقیماً – دشمنی با انطباق، یک روحیه محله ای یهودی (گتویی) ایجاد می- کند.^{۴۴}



لنین: " صهیونیسم راه حلی واپس گرایانه برای پُرسمان یهود می باشد."

بوند با پذیرش اصطلاح " ملیت یهودی" در نتیجه تغییر سیاستش در برابر فشار صهیونیستی برای حفظ یهودیان به صورت یک گروه منفرد تسلیم گشته بوده است. بوند بدینوسیله مبارزه اش برای انطباق یابی یهودیان – یگانه راه حل واقعی پُرسمان یهودیان – را تضعیف نموده بوده است.

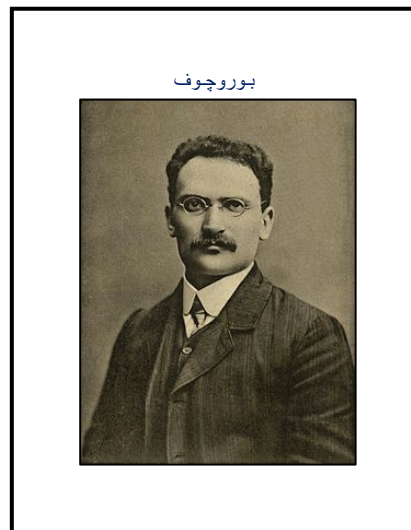
۶

صهیونیسم سوسیالیستی - صهیونیسم کارگری

مستعمره سازی فلسطین به وسیله صهیونیسم تحت رهبری گرایش سیاسی مسلط در جنبش صهیو- نیستی جهانی: صهیونیسم کارگری به عمل آمده است. اکثر مستعمره سازان یهودی تا اواسط دهه ۳۰ سده بیستم از خُرده بورژواهای فلاکت زده یا صریحاً پرولتاریایی شده از اروپای شرقی تشکیل می یافته- اند، و از حیث سیاسی از مبارزه انقلابی جنبش کارگری روسیه الهام گرفته بوده اند. این اساس اجتماعی و طبقاتی جنبش صهیونیستی زمینه نفوذ تعیین کننده صهیونیسم کارگری در جنبش بوده است. بخشی از مستعمره سازان یهودی عبارت از سوسیالیست های معتقد بوده اند، که هدف صهیونیسم را بنای یک دولت سوسیالیستی یهودی می دانسته اند. صهیونیست های سوسیالیست استعمارگری مهاجرین و سوسیالیسم را سازش ناپذیر تلقی نمی کرده اند، برعکس آنان درصدد بخشیدن یک دور- نمای سوسیالیستی به شرکت شان در جنبش استعماری بوده اند.



آرم پوآل صهیون



بوروچوف

صهیونیست های سوسیالیست در آغاز در سازمان پوآل صهیون (Poale Zion)^{۴۵} گرد آمده بوده اند. در ۱۹۰۷ سازمان به مثابه یک سازمان بین المللی با نام اتحادیه جهانی پوآل صهیون (World Union of Poale Zion)^{۴۶} تحکیم شده بوده است. در پوآل صهیون دو جناح تشکیل یافته بوده اند: اصلاح طلبان و مارکسیست ها. نویسندگان بوروچوف (Ber Borochov) (۱۸۸۱ - ۱۹۱۷) اساس سیاسی نظری جناح مارکسیستی را گذارده بوده است. او در سعی به وحدت کشاندن مارکسیسم و صهیونیسم از لحاظ نظری برآمده بوده است. وی مایل به مدلل ساختن نظری طرح صهیونیستی به صورت یک پیش شرط ضرور تقویت مبارزه پرولتاریای یهودی بوده است. به نظر او پُرسمان اساسی یهود را ترکیب اجتماعی غیرعادی تشکیل می داده است. پرولتاریای صنعتی واقعی بسیار ضعیف بوده، حال آن که بین یهودیان خُرده بورژواهای نسبتاً زیاد وجود داشته اند. بوروچوف بر این بوده است، که جدایی یهودیان از یک میهن، زندگی شان در سرگردا- نی علت ترکیب نامنسجم آنان بوده است. در نظر او یهودستیزی پُرسمان یهودیان نبوده، پُر- سمان این وضع بوده، که سرگردانی یهودیان مانع پرولتاریای یهودی از دست یافتن به یک " پایه راهبردی"، که از آن مبارزه علیه بورژوازی یهودی را انجام دهد، بوده است.

نقطه نظر بوروچوف این بوده، که تضادهای طبقاتی تحت شرایط عادی زیر تضادهای ملی مستور شده، و مبارزه ملی در این موارد از نقطه نظری پرولتاریایی واپس گرایانه بوده است. تحت شرایط غیرعادی، مثلاً زمانی که ملتی مورد ستم واقع شده است، پرولتاریا به سبب این ستم دیدگی پایه/ اساس راهبردی را که ممکن سازنده پیش برد مبارزه طبقاتی است، از دست داده است. در این موارد آگاهی ملی پرولتاریا آگاهی طبقاتی او را تحت تأثیر قرار می دهد. این بدان معنا نیست، که مبارزه طبقاتی متوقف می گردد، ولی بدین معناست، که طبقات مختلف هر یک با در نظر داشت منافع خود پیش از همه مایل به اصلاح شرایط تولید برای کل ملت می باشند.

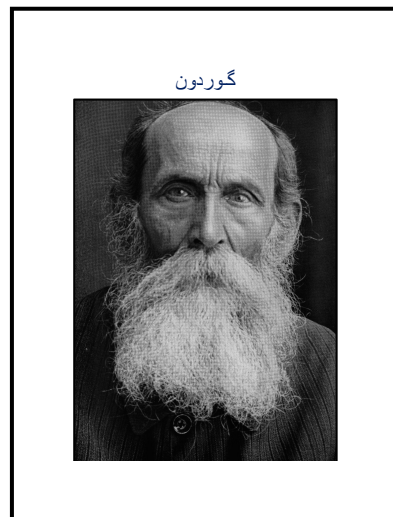
به نظر بوروچوف یهودیان یک چنان ملیت غیرعادی ای بوده اند. آنان از خطّه ای که به صورت پایه- ای راهبردی برای مبارزه طبقاتی عمل کند، محروم بوده اند. وانگهی آنان به علت رقابت ملل دیگر از کلیه شعبات عمده تولید اخراج شده، از تولید ثانوی، که به فهم بوروچوف عبارت از تجارت و فراآوردن کامل اجناس مصرفی بوده، نیز محروم گشته بوده اند.^{۴۷} یهودیان قادر به خروج از این انفراد نبوده اند، برعکس، در اوضاع اجتماعی حادّ حتی در معرض تهدید به محرومیت از این آخرین برج نیز قرار داشته- اند. لذا پرولتاریای یهودی در وضعیتی قرار گرفته، که دارای امکان تکامل خود به پرولتاریای واقعی نبوده، و بورژوازی یهودی در وضعیتی واقع شده، که قادر به نفوذ در شعبات عمده تولید نبوده است. بنابراین پرولتاریای یهودی تنها توانایی مبارزه علیه بورژوازی یهودی را به شرط تشکیل یک پایه راهبردی، یعنی یک واحد ملی یهودیان در خطّه ای مشترک می داشته است. " کلیه این بی قاعدگی های ملی ابتداء با تغییر شرایط زندگی اساسی یهودیان پس از مرتفع شدن نیاز خلق یهود به خطّه مستقل محو شدنی هستند. وقتی یهودیان در شعبات عمده تولید اشتغال داشته باشند، و فقط اجناس مصرفی تولید نکنند، اما هم چنین وسایل تولید، (...) آن گاه مبارزه طبقاتی پرولتاریای یهودی نه برعلیه یک

بورژوازی یهودی ضعیف چون امروز، بلکه بر علیه یک بورژوازی قوی، که تولید را در یک کشور واحد سازمان دهد، به پیش برده خواهد شد. آن گاه مبارزه طبقاتی کارگران یهودی نیروی اقتصادی سیاسی و اجتماعی بسنده کسب خواهد کرد.^{۴۸}

با این وصف هدف عبارت از ایجاد یک دولت ملی یهودی بوده است، که شرط تکامل یک پرولتاریای واقعی و یک مبارزه طبقاتی یهودی واقعی باشد. بوروچوف مخالف علنی هر شکلی از انطباق بی تفاوت به صورت گرفتن در یک جامعه سرمایه داری یا سوسیالیستی بوده است. به عقیده او یک انقلاب سوسیالیستی، مادام که یهودیان پیش از انقلاب در یک دولت ملی گرد نیایند، شرایط اجتماعی حل پُرس‌مان‌شان را به وجود نخواهد آورد.

بوروچوف در این مورد محق بوده است، که علل یهودستیزی باید در کارکرد اجتماعی ویژه ای که یهودیان طی ازمنه داشته اند، جست و جو گردد. ولی او درک نکرده بوده، که تکامل سرمایه داری پیش از آن مبدأ تغییر طبقاتی بین یهودیان گردیده بوده، و انقلاب سوسیالیستی شرایط بنای جامعه ای را ایجاد کرده بوده، که از لحاظ اقتصادی قادر به جذب خُرده بورژوازی یهودی پرولتاریایی شده و از لحاظ سیاسی قادر به رفع کلیه اشکال ستم طبقاتی، نژادی و ملی بوده است.

در سطح نظری نظریه بوروچوف درخصوص خطّه ملی، به صورت عمومی ترین شرط تولید و پیش شرط تکوین یک آگاهی در پرولتاریای ملتی ستم دیده، تعبیری بوده، که در هیچ نکته ای مبدأ در مارکسیسم نداشته است. مارکسیسم براینست، که مبارزه طبقاتی بین پرولتاریای بین المللی و بورژوازی بین المللی روی می دهد، در



صورتی که هسته نظریه بوروچوف تکوین شرایط یک مبارزه طبقاتی یهودی ویژه بوده، بی تفاوت به این که آن کدام عواقبی برای امکانات پرولتاریای بین المللی از لحاظ پیروزی بر بورژوازی بین المللی داشته باشد.

بر زمینه این تعبیر نظری تضادآمیز صهیونیست های سوسیالیست درصدد متحد کردن کارشان در جهت مستعمره سازی فلسطین با آرمان های انقلابی شان برآمده بوده اند.

این گرایش ملهم از مارکسیسم در پوآل صهیون مشخصاً در فلسطین بر این اساس عمل می نموده است، که آن " همبستگی طبقاتی یهودی و عرب را در نظر می گیرد، و در مبارزه طبقاتی امکان بهسازی شرایط کار برای تقویت کارگر یهودی در کشور معهود اسرائیل (Eretz Israel) را ملاحظه می-کند."^{۴۹}

برآیند این اصل آن بوده، که صهیونیست های سوسیالیست در سعی همبستگی یهود - عرب و مبارزه مشترک از طریق افزایش بخشیدن به وجود کارگران/ مستعمره نشینان یهودی در فلسطین به زیان دهقانان و کارگران فلسطینی بوده اند! با این مطالبات ناسازگار در سیاست سازمان واضح بوده، که پوآل صهیون ناگزیر می باید از هم به پاشد، و چنان نیز شده بوده: در ۱۹۱۹ بر سر پُرس‌مان پیوستن اتحادیه جهانی پوآل صهیون به بین الملل سَوَم^{۵۰} آن از هم پاشیده شده بوده است. تفرقه در سازمان های پوآل صهیون در انگلستان، ایالات متحده آمریکا، آرژانتین و بالاخص در فلسطین، که مخالف با پیوستن پوآل صهیون به بین الملل سَوَم بوده اند، رخ داده بوده است.

این دو دسته تصویر روشنی بوده اند از این که اساس تضادآمیز پوآل صهیون در عمل به برآیندهای سیاسی کاملاً مختلفی، بسته به مارکسیستی یا صهیونیستی به صورت رهنمود راهبردی تعیین کننده بودن منتهی شده بوده است. سازمان هایی که سریعاً با جریان بنای سوسیالیسم در اتحاد شوروی (پیشین) روبه رو بوده اند، مسلماً مبدأ مارکسیستی را حفظ کرده بوده اند، درحالی که مطالبات مشخص درباره تحکیم در فلسطین پوآل صهیون در فلسطین را مجبور از خروج از اتحادیه جهانی پوآل صهیون و قبول رسمی مارکسیسم به صورت اساس سیاست استعماری ساخته بوده است. تحت رهبری داوید بن گوریون

(David Ben Gurion) (۱۸۸۴-۱۹۷۳)، نخستین نخست وزیر اسرائیل، و ایتساک بن-زوی (Yitzhak Ben-Zvi) (۱۸۸۴-۱۹۶۳)، رئیس جمهوری اسبق اسرائیل و مورخ، در ۱۹۱۴ از پوآل صهیون سابق حزب آدهوت هاآودا (Adhut Ha'Avoda) تشکیل یافته بوده است. آن حزب و حزب هاپول هازایر (Hapoel Ha'Zair) از حیث سیاسی صهیونیسم کارگری را مشخص ساخته، و اعضاء دو حزب هسته جنبش استعماری را به وجود آورده بوده- اند، و از میان همانان شاخص ترین رهبران سیاسی اسرائیل برخاسته اند. دو حزب در حوالی دهه ۳۰ سده بیستم متفقاً در حزب کارگری مایای (Mapai) وحدت نموده بوده اند، و این حزب حاصل وحدت تا ۱۹۱۷ حزب تشکیل دهنده دولت در اسرائیل (بخوان: فلسطین اشغالی) بوده است. از حیث ایدئولوژیک صهیونیست های کارگری از اندیشه "مذهب کار" (Religion of Labor) برابر نهاد فیلسوف آرون داوید گوردون (Aaron David Gordon) (۱۸۵۶-۱۹۲۲) الهام پذیرفته بوده اند. به عقیده گوردون انسان یهودی نو می باید از طریق کار جسمانی خود را محقق سازد.^{۵۱} این تجلیل کار جسمانی یک قرینه نظری به نظریه صهیونیست های سوسیالیست درباره پرولتاریای یهودی بوده است. وجه مشترک دو نظریه از تبدیل یهودیان به یک خلق کارگر به هدف خارج گردیدن از موقعیت اجتماعی خرده بورژوازی ای که یهودیان سنتاً در آن به سر برده بوده اند، تشکیل می یافته است. این ایدئولوژی برای استعمار-گران یهودی که از طریق کار جسمانی سخت در تلاش تکوین اساس یک دولت یهودی بوده اند، خود را بسیار مناسب نشان داده بوده است. اساس نظری صهیونیست های کارگری به این گونه با



هدف سیاسی جنبش تطبیق داده شده بوده است: مارکسیسم ترک شده، تجلیل کار جسمانی جایگزین آن گردیده بوده است.

هدف صهیونیست های کارگری ایجاد جامعه ای از کارگران یهودی آزاد و متساوی الحقوق بوده، که از ممر کارشان زندگی کنند، و وسایل تولید را از طریق بنای تعاونی ها، مستعمرات کشاورزی و سیستم-های توزیع کنترل نمایند. صهیونیست های کارگری مستعمره سازی یهودی را از طریق تشکیلات هیستادروت (Histadrut) سازمان داده بوده اند، و درصدد آن بوده اند، که توسط این سازمان بنای یک اقتصاد تعاونی ملی تحت کنترل مستعمره سازان کارگری یهودی را تضمین نمایند. صهیونیست های کارگری، بنابراین، مخالف با اسلوب های مستعمره سازی سرمایه داری خصوصی بوده اند، زیرا ملاک های سودمندی سرمایه داری خصوصی در سازگاری با مطالبات سیاسی درباره بنای دولت یهودی نبوده است. به عنوان مثال سرمایه گذاران خصوصی حاضر به صرف نظر از استفاده از نیروی کار ارزان فلسطینی نبوده اند. صهیونیست های کارگری به مقصود برچیدن رقابت کارگران فلسطین شعار راهبردی مهم مستعمره سازی صهیونیستی: تصرف زمین و کار را به پیش کشیده بوده اند، که بدین معنا بوده، که کلیه مناطق کار در فلسطین می باید به تصاحب یهودیان درآید.

این شعار یک پاسخ سیاسی و سازمانی به پُرسمان های واقعی یهودیان مهاجر در زمانی بوده، که آنان ناگزیر از یافتن کار و بنای هستی نوین شان در کشور بوده اند. کنار گذارده شدن نیروی کار ارزان فلسطینی پذیرفتار امکانات اشتغال، و بنای یک اقتصاد تعاونی پذیرفتار سرمایه گذاری در کلیه شعبات پرسود در کوتاه مدت بوده است. در پرتو این سیاست، صهیونیسم کارگری خود را در برابر صهیونیسم تجدیدنظرطلبانه برتر نشان می داده است.

صهیونیسم تجدیدنظرطلبانه اُپوزیسیون در جنبش صهیونیستی جهانی را تشکیل می داده است. سازمان تجدیدنظرطلبانه در ۱۹۲۵ به صورت تداوم صریح صهیونیسم سیاسی هرتسل تشکیل یافته بوده است.

صهیونیست‌های کارگری از حیث بین‌المللی به *بین‌الملل سّوم* وابسته بوده‌اند. تفاوت سیاسی احزاب کارگری اصلاح‌طلب اروپا و صهیونیسم کارگری چشمگیر بوده است. اصلاح‌طلبی به صورت یک گرایش سیاسی در جنبش کارگری اروپا در مبارزه علیه بورژوازی ملی و بین‌المللی تکامل یافته بوده است؛ درحالی که صهیونیسم کارگری به صورت یک راهبرد سیاسی برای بنای یک دولت یهودی پدید آمده بوده است. پیش‌شرط نیل به این هدف آن بوده، که حداکثر ممکن فلسطینیان از کشورشان طرد شوند. جنبش صهیونیستی آگاه بوده، که به تنهایی نیروی بسنده برای اجرای این امر در اختیار نداشته است، و بنابراین جنبش ناگزیر از جست و جوی متحدانی بوده، که دارای منافع خاص خود برای پشتیبانی از آن جنبش بوده‌اند، از آن جمله انگلستان، که جنبش صهیونیستی در تلاش متقاعد ساختن آن در این مورد بوده است، که به نفع و صلاح آن - و بقیه جهان غرب - است، که یک متحد وفادار، غرب‌گرا (= رژیم صهیونیستی) در خاورمیانه بیابد. برخلاف اصلاح‌طلبی در اروپا که در رابطه تضادآمیز با بورژوازی قرار داشته، صهیونیسم کارگری بر یک اتحاد با بورژوازی انگلیس بر ضد مردم ستم دیده عرب با مطالبه استقلال ملی‌شان مبتنی بوده است.

روشنگری‌ها و پانوشت‌ها

^۱ صهیونیسم مدعی است، که مسئله یهودی همیشگی می‌باشد؛ که یهودستیزی مادام که یهودیان در جوامع غیریهودی زندگی کنند، همیشه وجود خواهد داشت. صهیونیسم، اما، هیچ توضیح تاریخی و اجتماعی قانع‌کننده‌ای درباره یهودستیزی ارائه نمی‌کند، و آن را به صورت یک عنصر غیرمعاشرتی در طبیعت غیریهودیان می‌پذیرد.

کار در جهت جداسازی یهودیان و زندگی آنان در یک دولت خالصاً یهودی هسته واکاوی صهیونیستی از ضرورت صهیونیسم را تشکیل می‌دهد. این هم چنین مشروعیت دهی تاریخی به مستعمره سازی فلسطین به وسیله صهیونیسم است. رابطه صهیونیسم با یهودستیزی مسئله‌ای حائز اهمیت بسیار است، زیرا آن نفس استحقاق وجودی صهیونیسم می‌باشد. صهیونیسم پشتیبانی گسترده از خود را در دوایر بانفوذی در جنبش‌های کارگری کسب کرده است، زیرا جنبش صهیونیستی موفق به نفوذ در آن دوایر با این استنباط گردیده، که فقط یک دولت یهودی قادر به حمایت از یهودیان در برابر یهودستیزی است. به باور نویسنده این مقاله، یهودستیزی یک پدیده همیشگی، غیرتاریخی نیست، بلکه آن مسئله‌ای تولید اجتماعات می‌باشد، و لذا مبارزه علیه آن از طریق مبارزه علیه روابط اجتماعی‌ای ممکن است، که موجد مسئله می‌باشند. بنابراین، مبدأ برخورد به این مسئله باید واکاوی ریشه‌های اجتماعی و تاریخی یهودستیزی به منظور نمایاندن این باشد، که صهیونیسم راهبرد حل مسئله یهودستیزی نیست. نیز به باور این نویسنده، پیش‌شرط تحقق و تثبیت صهیونیسم موجودیت پیوسته یهودستیزی است. فقط در صورت وجود و جریان یهودستیزی، جنبش صهیونیستی قادر به جذب و حفظ مهاجرین یهودی در اسرائیل (بخوان: فلسطین اشغالی) می‌باشد. وانهی، موضوع دیگری در برخورد به مسئله پشتیبانی سیاسی، مالی و نظامی گسترده از دولت اسرائیل در منازعه با و تجاوز لاینقطع به همجوارانش است.

^۲ The Basel Programme, Walid Khalidi: *From Haven to Conquest*, Beirut, 1971.

^۳ ماتسپن، گروه اسرائیلی، مارکسیستی، که پس از تفرقه در حزب کمونیست اسرائیل در ۱۹۶۴ تشکیل یافت. ماتسپن پس از ۱۹۶۷ در اثر انتقادش از اسرائیل به صورت یک واحد استعماری، توسعه طلب اهمیت واقعی کسب کرد.

^۴ رودینسون، ص ۸۸.

^۵ نقل از رودینسون، ص ۱۶.

^۶ *The Decadence of Judaism in Our Time*, p.52, Beirut, 1964.

^۷ *Journal of Palestine Studies*, no.30, p.88.

^۸ همان، ص ۸۸.

^۹ Edwin Montagu: "Edwin Montagu and zionism 1917", p.144, from Khalidi.

^{۱۰} Chaim Weizmann: *Trial and Error*, p.201, New York, 1949.

^{۱۱} Council News 8, American Council for Judaism, from Moshe Menuhim: *The Decadence of Judaism in Our Time*, p.88, Beirut, 1969.

^{۱۲} "Edwin Montagu and zionism 1917", from Khalidi, p.145.

^{۱۳} همان، ص ۱۴۶.

^{۱۴} منوهین، ص ۷۶.

^{۱۵} کیبوتز، یک آزمایش منحصر به فرد صهیونیستی برای ایجاد اجتماعات از نظر جغرافیایی محدود بر اساس اصول جمع-گرایی، با ترکیب سوسیالیستی و صهیونیستی.

^{۱۶} موشاویم، واحدی ساخته شده در زمین متعلق به صندوق ملی یهودی (Jewish National Fund) یا متعلق به دولت.

^{۱۷} منوهین، پیشین، ص ۸۷.

^{۱۸} V.I. Lenin: *Imperialism – The highest Stage of Capitalism, Selected Works*, vol.I, p.745, Moscow, 1970.

^{۱۹} تشریح جامع تکامل سرمایه داری در روسیه را لنین در کتابش *تکامل سرمایه داری در روسیه* (۱۸۹۹) به دست داده است. آن هم چنین جزء جلد ۳ چاپ انگلیسی *مجموعه آثار وای لنین* در چهار چاپ در مسکو می باشد.

^{۲۰} Léon, P.76.

^{۲۱} Nathan Weinstock: *Zionism – False Messiah*, P.12, London, 1979.

^{۲۲} Samuel Joseph: *Jewish Immigration to the United States*, p.163, New York, 1914.

^{۲۳} Arthur Rupp: *Sociologi der Juden*, s.157, Berlin, 1930.

^{۲۴} V.I. Lenin: "Anti-jewish pogroms", *Collected Works*, vol.29, 3.edi., p.252, Moscow, 1980.

^{۲۵} Herzl, s.17.

^{۲۶} Herzl, op.cit., s.18.

^{۲۷} Herzl, op.cit., s.23.

^{۲۸} Herzl, op.cit., s.21.

^{۲۹} Raphael Patai^(ed): *Encyklopaedia of Zionism and Israel*, vol.I, p.84, New York, 1971.

^{۳۰} From Khalidi, op.cit., p.89.

^{۳۱} Alex Bein: *Theodor Herzl*, p.239, Philadelphia, 1945.

^{۳۲} Arthur Herzberg^(ed): *The Zionist Idea*, p.222, 1969.

^{۳۳} Abdelwahab M. Elmessiri: *The Land of Promise*, p.95, USA, 1977.

^{۳۴} Quoted from Ahmad El Kodsy & Eli Lobel: *The Arab World and Israel*, p.116, 1970.

^{۳۵} Quoted from Abu Lughod, op.cit., p.167.

^{۳۶} Quoted from Hertzberg, op.cit., p.222.

^{۳۷} Quoted from Elmessiri, op.cit., p.99.

^{۳۸} Eli Paretzki: *Die Entstehung der Jüdischen Arbeiterbewegung in Russia*, s.65, Riga, 1932.

^{۳۹} روز ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵، پس از یک اعتصاب عمومی در سانت پترزبورگ، گرنورگی گاپون (Georgy Gapon) (مقت. ۱۹۰۶ - ۱۸۷۰) کشیش واپس گرا و جاسوس بعد پلیس، که سپس به دست یکی از اعضای حزب سوسیالیست انقلابی گشته شد، دسته انبوهی از کارگران را به طرف " قصر زمستانی" به مقصود تقدیم عریضه به تزار به راه انداخت. تظاهرات با گشوده شدن آتش از سوی سربازان آماده در محل به روی کارگران عاقبت مصیبت باری یافت. شمار مقتولین تا ۴/۰۰۰ نفر تخمین زده شده. آن روز به "یکشنبه خونین" موسوم گردیده است.

^{۴۰} Louis Greenberg: *The Jews in Russia*, vol.II, p.106, New York, 1976.

^{۴۱} Paretzki, op.cit., s.25+97.

^{۴۲} Simon Dubnow: *Weltgeschichte des Jüdischen Volks*, bd.10, s.355, Berlin.

^{۴۳} V.I. Lenin: "The position of the Bund in our Party", *collected Works*, vol.7, 4.edi., p.99, Moscow, 1977.

^{۴۴} V.I. Lenin, op.cit., vol.7, p.101.

^{۴۵} *پوآل صهیون* در شهرهای مختلف لهستان، اروپا و امپراتوری روسیه تزاری در حوالی آغاز سده بیستم، پس از رد شدن صهیونیسم از طرف بودند در ۱۹۰۱ ایجاد شده بود.

^{۴۶} اولین کنگره اتحادیه جهانی پوآل صهیون در اوت ۱۹۰۷ در لاهه (Hague) برگزار شده بود. دومین کنگره آن در ۱۹۰۹ در کرا- کوو (Kraków) بر طرح های سوسیالیستی عملی در فلسطین تأکید داشته است. کنگره های بیش تر در وین (۱۹۱۱ و ۱۹۲۰) و در استکهلم (Stockholm) (۱۹۱۹) برگزار شده اند.

^{۴۷} Ber Borochoy: "Nationalism and the Class Struggle", *Selected Writings*, p.64-65, London, 1972.

^{۴۸} Quoted from Arie Bober^(ed): *The other Israel*, p.38, New York, 1972.

^{۴۹} Peretz Merhav: *History of the Workers Movement in Israel*, p.38.

^{۵۰} *بین الملل سوم* (کمینترن (Komintern)) به صورت اتحادیه بین المللی احزاب کمونیستی در ۱۹۱۹ به ابتکار رهبر شوروی (پیشین) لنین، در قطب مخالف بین الملل دوم، که تحت نفوذ سوسیال دموکرات ها قرار داشته، بنیان گذاری گردیده بوده است. متن نطق لنین در کنگره افتتاحیه کمینترن در ۲ مارس ۱۹۱۹، تزه های ارائه شده و تصویب شان در ۴ مارس، نطق اختتامی لنین در ۶ مارس در چاپ انگلیسی *مجموعه آثار وای لنین*، جلد ۲۸، در سه چاپ، صص ۴۵۳-۷۶ درج شده اند.

^{۵۱} *Encyklopaedia Judaica*, vol.7, p.492



